www.takbook.com

یادداشت های شب نما

جلد دوم

لینک صفحه در Facebook :

www.facebook.com/UniverseGreatSecret

لینک صفحه در Instagram :

shabnama11

www.takbook.com

مقدمه :

در کتاب "**راز بزرگ عالم**" مباحث گوناگونی را مطرح کردم که چرایی و چگونگی ساختار جهان ما را توصیف میکرد، علم به آنها باعث ارتقا و افزایش آگاهی نمی گردد بلکه به خواننده کمک میکند با افزایش سطح معلومات در مسیر ارتقا و افزایش سطح آگاهی خود گام بردارد.

در ادامه در جلد اول کتاب **"یادداشتهای شب نما"** برخی سوالات و پاسخهای مربوط به آن و نکات و راهنمایی هایی در همین ارتباط را بهمراه چند تجربه روحی منتشر کردم تا در مسیری که در زندگی گام برمیدارید مفید و مورد تامل قرار گیرد.

این جلد در ادامه موضوعات و مسایل مطرح شده از یادداشتهای شب نما میباشد.

شب نما

www.takbook.com

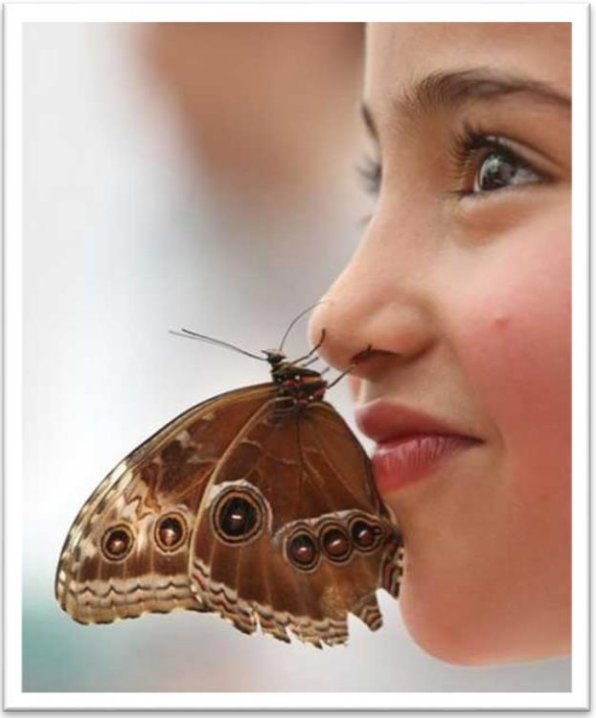

سکوت . . .

سکوت لازمه این جستجو و راز است، همه شما به سکوت در تلاطم زندگی نیاز دارید ، سکوت عدم تکلم نیست ، سکوت به نوعی نظاره است ، حس رهایی است ، مجالیست برای تفکر. همه شما به آن نیاز دارید، در تمام مراحل زندگیتان ، در رابطه با دیگران ، در زندگی زناشویی ، در کشاکش فعالیتهای روزانه ، در زمان تصمیم گیری های مهم ، در هنگامی که در جستجو هستید ، و حتی بعد از خوانده هر پستی که مینویسم..... پنجمین پست از مجموعه یادداشتهایم را به یاد بیاورید ، همان مثال از دور دیدن کره زمین ، دور شدن در مواجهه با مسائل بزرگ و صفر شدن ، آن اینجا در سکوت مصداق پیدا میکند.

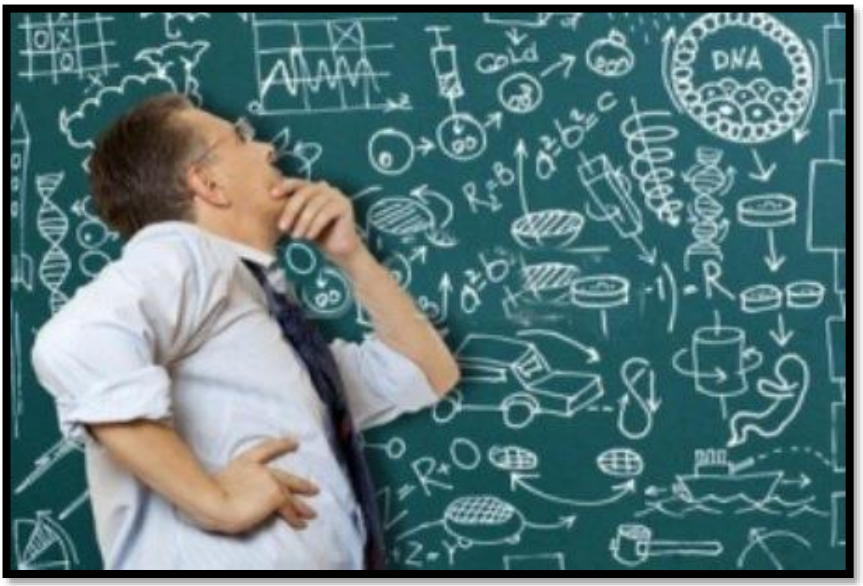

اگر تمام فرمولهای ریاضی و فیزیک را در مقابل شما قرار دهند و شما همه آنها را در حافظه خود ثبت و از حفظ هم کنید نمی توانید مسائل پیچیده یا حتی معمولی ریاضی یا فیزیک را حل کرده و به پاسخ برسید مگر آنکه درک درستی از شیوه حل مسئله و آگاهی از چگونگی استفاده از فرمولها را داشته باشید. همه چیز در قوه ادراک است ، درک و فهم شماست که مسائل را در ابعاد ناپیدای ذهنتان تجزیه و تحلیل میکند و با فرمولها و روشهای مورد نیاز شما را به سمت پاسخ میبرد.

راز عالم را تنها با درک هستی کشف خواهید کرد، دیدن و شنیدن و خواندن و دانستن کافی نیست ... حسش کنید.

www.takbook.com

لحظه های زندگی ، همان لحظه هستند ، آنها را ببینید ، بشنوید ، حس کنید ، لمس کنید ، ارتباط برقرار کنید.

بعد از گذشتن لحظه ها نه آنگونه که میتوانستید میبینید و نه حسش میکنید، آنچه برای خود ثبت میکنید و به یادگار میگذارید افسوس لحظه ای است که خودتان آنرا ندیدید و حس نکردید!

یک حس و تجربه کامل چند بعدی را فدای حسی تک بعدی و ناقص نکنید مگر آنکه این فداکاری شما برای بخشیدن حسی بالاتر و بهتر و برای شاد کردن دیگران باشد که آن خودش یک احساس برتر در آن لحظه زندگی است.

www.takbook.com

پروانه ها الهام بخش بسیاری از موارد برای ما انسانها هستند، نمادی از عشق سوزان، تقارن و نظم، نمادی از کوشش و ارتقا، لطافت، جلوه ای از زیبایی و رنگ

حقیقت زندگی ، مرگ و آنچه پس از آن باقی میماند بسیار شبیه به زندگی یک کرم پروانه است ، کرمی که در جستجوی نیازهایش زندگی میکند ، بر حسب توانایی اش پیله ای با تجربیاتش به دور خود میتند و آنگاه که سر از پیله بیرون می آورد بر حسب ذاتی که دارد شکفته میشود و جلوه ای زیبا و با شکوه از خود به نمایش در می آورد ، بال میگشاید و اینبار عالم و هستی را از دریچه ای دیگر ، سبکبال و با پرواز تجربه میکند.

پیشرفت ذات و خود حقیقی شما وابسته به آنچه است که در اینجا و در هویتی که الان هستید انجام میدهید ، پیله خود را با وسواس و عاشقانه در زندگیتان ببافید و منتظر عروج با شکوه در عالم هستی باشید.

www.takbook.com

شما از یک عالم بسیار باشکوه و عظیم و روشن به این دنیای تاریک وارد شده اید چون خصایص و وابستگی هایی را در ذات درونی خودتان پرورش داده بودید که مانع رشد بیشتر شما میشد. برای توجه و شناخت همان بخش از درون خودتان بود که با محدود کردن درک شما ماهیتی از زندگی در اینجا برایتان ایجاد شد تا به صورت متمرکز متوجه آن جزئیات و نواقص درونی خودتان شوید، اما حالا و بعد از حضور در چنین دنیای پررنجی به جای اینکه به درون خود آگاه شده و با درک حضور خود و رها کردن آن وابستگیهای وزنه دار، در جهت رفع آن موانع گام برداشته و به خود واقعیتان بازگردید در این چنین دنیایی به همان خصایص تاریک محکم چسبیده اید و همچنان ساکن و متوقف و در رنج و درد مانده اید!

www.takbook.com

هرچقدر بی تفاوت و بی مسئولیت نسبت به زندگی فعلی خود باشی پس از مرگ و بازگشت به خود واقعی نیز به دلیل ادامه همین حس در وجود خود واقعی ات قادر نخواهی بود بیشتر از سطحی که هستی را ببینی ، در حقیقت خصوصیتهای خوب و بد و مثبت و منفی که اکنون در وجود خود احساس میکنید خصوصیتهای واقعی سرشت و روح وجودی شما میباشند و شما دقیقا برای متوجه شدن آنچه در درون شما وجود دارد اینجا روی زمین هستید.

www.takbook.com

اگر حسودی، اگر بیرحمی، اگر خشمگینی، اگر بدخلقی، اگر ناراضی و پریشانی، اگر درون تو انرژی های منفی کم یا زیادی وجود دارد، این خود تو هستی.

حال اگر در برهه ای از زندگی به دلیل رخدادهایی که گمان میکنی تصادفی رخ داده متوجه آن انرژی های نهفته ای که در حال آسیب زدن به تو و دیگران است درون خود میشوی لحظه انتخاب توست، میتوانی اولین گامها را برای تغییر برداری، میتوانی به نقش آفرینی در خلقتی جدید در وجود خودت بپردازی.

و اگر هیچ ندیدی و ندانستی یا دانستی و نمی خواهی که خودت را به درستی آنگونه که هستی ببینی نشانه ها تو را فراخواهند گرفت، تلنگرها، بیماری ها، دردها و رنج ها که نتیجه مستقیم رفتار ها و تفکرات تو هستند تو را در بر خواهند گرفت، آنها به تو مرتبا یادآوری میکنند که ببینی و بدانی و توجه کنی و به سادگی از خودت عبور نکنی!

از قبل شنیده اید که میگویند اینجا هرچه کنید آنجا درو خواهید کرد. چیزی که باعث به وجد آمدن و سبک شدن تو میشود آگاهی توست، زیرا تو در زندگی آماده درک کردن و حس کردن بیشتر بودی پس در موقعیتی که پس از مرگ و مجدد در جایگاه خود حقیقی ات، در دنیایی که دیگر اثری از تاریکی و زشتی نیست قرار میگیری سبکبال شدن را عمیقا درک میکنی و ارتقا و عروج خود را به عینیت در خواهی آورد.

www.takbook.com

هیچکس بهتر از خودت تو را نمی شناسد، هیچکس!

تو تنها نیاز داری دیگران خود درونت را به تو یادآوری کنند و تو از اینکه مجدد خودت را از زبان دیگران یافتی خوشحال میشوی اما در برابر همان یادآوری ها درباره ویژگی های منفی خودت مقابله میکنی، خودت کاملا باور داری، میدانی که چقدر زود قضاوت میکنی، میدانی که حسرت دیگران را میخوری، میدانی که نمی توانی جلوی حسادت خودت را بگیری، میدانی که زود از کوره در میروی، میدانی که نمی توانی به راحتی ببخشی، ... و در پاسخ به یادآوری دیگران به راحتی میگویی من همینم که هستم، نمی توانم خودم را تغییر دهم!

www.takbook.com

حقیقت اینست که میتوانید اما هیچ تمایلی ندارید، موضوع نتوانستن نیست، نخواستن است چون از دانستن همه اینها لذت میبری و به داشتن اینها اصرار میکنی زیرا این خصوصیات را جزئی از تعریف وجودی خودت میدانی، چون گمان میکنی که اینها هویت تو را تشکیل میدهند.

درست در لحظه ای که در حال یافتن گره های کور درون خودت هستی خود را مبرا میکنی و با این توضیح که آنچه کردی در پاسخ به عمل و رفتار دیگران و مناسب و درخور آنها بود خود را قانع میکنی و با لبخند رضایت ار رفتار و عملکرد خود، از شناخت خودت مجدد رد میشوی اما در حقیقت تو در این وجودی که هستی متوقف مانده ای و برای حرکت نیاز داری از این لذت کذایی و ماندگاری و رسوب روحی بیرون بیایی، تو خودت را میشناسی اما نمیتوانی جلوتر از آنچه از خودت میدانی بروی چون موانع وجودی ات را به صورت مانع نمیبینی، آنها را رکن ثابت ذاتی ات میدانی، آنها را باور و قبول کرده ای...

این اشتباهی است که انسانها در حال تکرار آن هستند، زمان است که میگذرد و چرخه زندگی است که آنقدر میچرخد تا متوجه شوند.

www.takbook.com

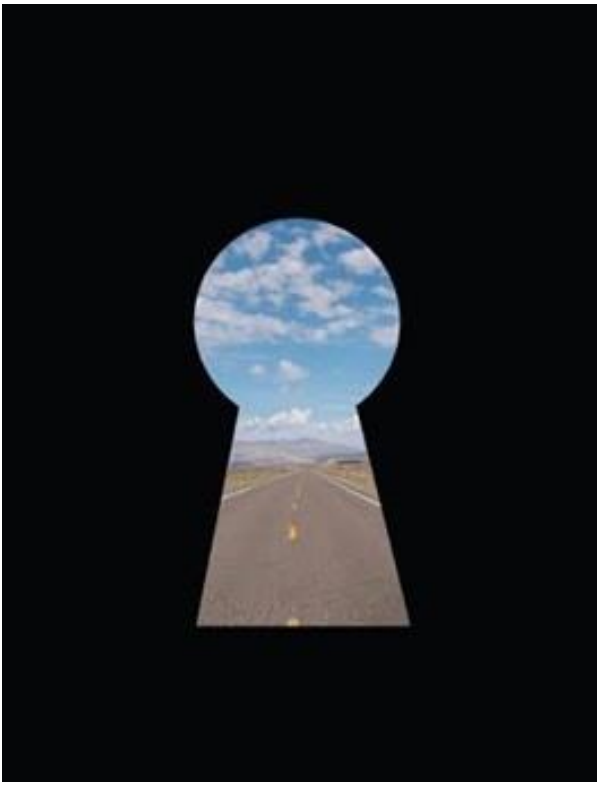

از چند متن قبل که مضمونی یکسان داشتند چه برداشتهایی داشتید؟

حقیقت اینست: اکثریت با بی تفاوتی از این موضوعات عبور میکنند، شاید آنها را پستهایی تکراری و نوعی اندرز میدانند مسائلی که همه میدانند و نیازی به بازگویی و اینهمه یادآوری ندارد ، آنها انتظار خواندن مطالبی فراتر از آنچه در زندگی و روزانه با آن برخورد دارند را در این صفحه و بازگویی آنرا از من دارند، پستهایی با موضوعاتی جدید و هیجان انگیزتر، چیزی که رمز و رازی در خود داشته باشد در حالیکه آنچه گفتم در عین سادگی بسیار با اهمیت و کلیدی بود، تمام داستان زندگی، تمام این آمد و شد ها، تمام فراز و نشیب هایی که طی میکنید در همین ها خلاصه میشود.

www.takbook.com

به نسبت کل خوانندگان و جستجوگران تعداد اندکی خواهند بود که متوجه عمق و مفاهیم این پستها شده و ساده از آنها عبور نمیکنند، چیزی که همواره در جلو دیدگان وجود دارد اما اکثرا نادیده گرفته میشود، کسانی که بعد از خواندن مطالب به فکر فرو میروند و احساس میکنند که در حال متوجه شدن و یافتن چیزی در درونشان هستند، چیزی که ظاهرا در ذهنشان برای لحظاتی سو سویی میزند و وجودشان را قلقلکی میدهد.

یقین داشته باشید من هرگز برای پر کردن این صفحه مطلب و پستی نخواهم گذاشت و چیزی نخواهم نوشت مگر آنکه زمان و دلیلی برای نوشتن باشد.

www.takbook.com

فرآیند رشد روحی و تحول و تکامل در عالم همچون یک هرم است ، کف هرم اکثریتی از هویتها (ارواح به ظاهر منفرد) که در مراحل ابتدایی قرار دارند و به تدریج که به سمت نوک هرم حرکت میکنیم از حجم و کثرت هویتها کاسته شده ولی هر هویت دارای مرتبه ای گسترده تر و ژرف تر.

اشتباهی که ممکن است از این تشبیه انجام شود بالا و پایینی هویتها نسبت به یکدیگر و برتری دادن بالایی بر پایینی یا تشبیه آن به هرمهای قدرت مشابه

www.takbook.com

زمینی باشد، خیر چنین معنایی نمیدهد ، آن تنها جلوتر و عقبتر حرکت کردن است و از نظر تشبیه در سطوح فوقانی تعدد کمتر ولی به همان نسبت وسعت هر هویت بیشتر است و آنچه در این سطوح برتری ایجاد میکند مرتبه عشق است، این نسبت همچون فرمولی در عالم مورد استفاده قرار میگیرد، ارواح اعظم در سطوح نزدیک به قله با درکی به همان میزان وسیع تر و کامل تر نسبت به اکثریتی از ارواح مبتدی و کوچک که در سطوح پایینی هرم عالم با درک و آگاهی سطحی هستند ، البته هرمی زنده و متحرک که هویتها در سطوح آن رو به بالا با سرعتهای متفاوت در حال پیشرفت و حرکت میباشند.

اما در حقیقت در عالم حقیقی یا روحی چنین هرمی از لحاظ معنا و منطق متناقض و برعکس این تصور است به این معنی که در عالم حقیقی این نوک هرم است که اکثریت هویتهای مبتدی و سطحی در آن سطح قرار دارند ، موقعیتی که با وجود کثرت هویتها نقطه ای کوچک در برابر عظمت عالم بیش نیست و هرچه به سمت کف آن که گسترده تر و وسیع تر است جلو میرویم به سمت وجود هویتهای روحی کمتر و کمتر ولی بزرگتر و عظیمتری میرسیم...در نهایت در انتهای چنین هرم ابدی ای تنها به یک وجود و یک شناخت ، به خالق چنین عالمی ، به خدا خواهیم رسید.

www.takbook.com

رهایی و آزادی ... در زمان کنونی اکثریت آدمها برای آگاهی بیشتر آماده نیستند چون برای آن باید رها و آزاد باشند ولی آنها درک صحیحی از مفهوم رهایی و آزادی فکری ندارند چون هرکدام به شکلی محدودیتها و چارچوبها و قید و بندهای مختلفی را از نظر فکری بوجود آورده اند و عبور از آن خطوط و محدودیتها برایشان غیر قابل تحمل و درک میشود، چون آگاهی برای آنها به صورت یک شکل و تعریف و محدوده در آمده و طبیعتا وسعت دادن آگاهی نیازمند ایجاد ظرفیت درونی بالاتری است .

حقیقت اینست، ظرفیت در همه یکسان و نامحدود است و این خود افراد هستند که به دلیل عدم اعتماد به خود و دیگران ظرفیتهای درونی خود را مطابق نیاز دیگران، جامعه یا قوانین فردی، اجتماعی و مذهبی خود برنامه

www.takbook.com

ریزی و طبق همان ها هم عمل و رفتار میکنند. دیدن و شنیدن حقیقت در وضعیت عدم آگاهی کافی به دلیل رشد ناکافی درونی دو نتیجه زیانبار دارد که در جهان کنونی آدمها در حال زیان رسانیدن در هر دو حالت به خود می باشند ، یا آنقدر بسته و محدود هستند که هر سخن و وسعت راهی را به مثابه تجاوز از حدود ، کفر ، خارج از عرف و غیر اخلاقی و امثالهم قلمداد کرده و یا اینکه با کج فهمی از مفهوم رهایی از محدودیت، موجب آزار روحی و جسمی دیگران شده و خود عاملی برای تجاوز به فکر و روح و جسم دیگران میشوند .

نکته اینست ... تا آزاد و رها نشوید به آگاهی نمی رسید و تا آگاه نشوید معنی رهایی و آزادی را درک نخواهید کرد.

آنرا با هم به جلو ببرید، با آگاهی بیشتر رهاتر میشوید و با آزادی بیشتر آگاهی بیشتری کسب میکنید.

www.takbook.com

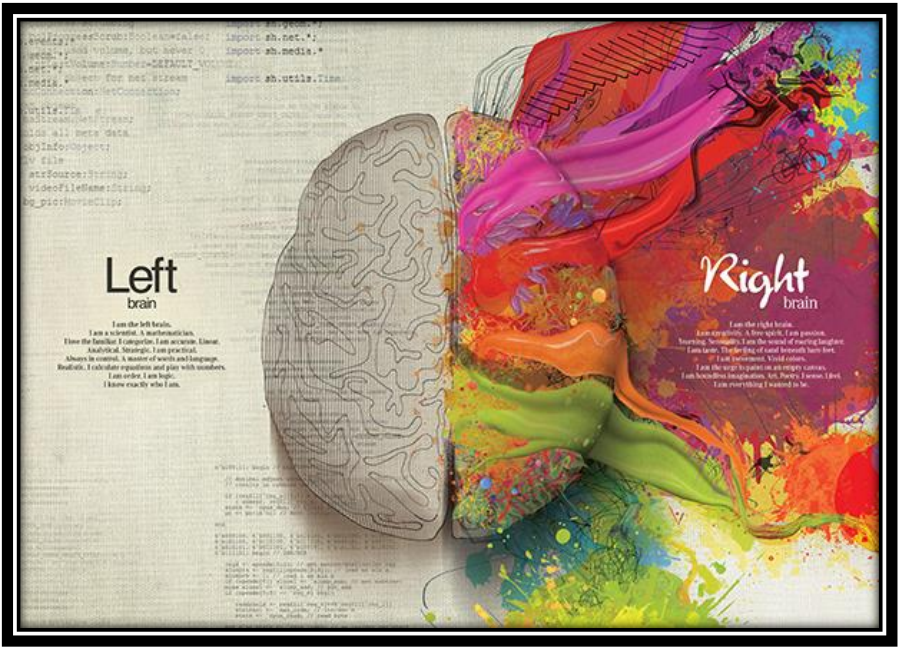

نیمکره راست یا چپ مغز؟ کدام پاسخ و راه حل است؟ کدامیک منجر به حقیقت یابی میشود؟ متاسفانه ما به یک سمت از نیمکره مغز بیشتر از دیگری بها میدهیم بی آنکه از اهمیت آن یکی آگاه باشیم.

منطق گرایان و کسانی که وزن زیادی به نیمکره چپ مغز میدهند نیمکره دیگر را نیز بر حسب استنتاجهای منطقی خود از بخش چپ مغز تحلیل میکنند و آنرا منشا خواب و خیال و رویاپردازی یا بخشی که توهمی از واقعیت ایجاد میکند میدانند و از آنجاییکه آنها تنها مسائل را بر حسب داده های این بخش از مغز تفسیر میکنند در نتیجه قضاوت آنها بر حسب آنچه که در محدوده زندگی قابل درک و لمس رخ میدهد خواهد بود.

خیالپردازان یا متعصبین، نام این گروه از انسانها را هرچه بگذاریم آنهایی هستند که وزن غالب افکارشان از نیمکره راست مغز نشات میگیرد، تصمیمات

www.takbook.com

آنها بدون فکر و تحلیل ، فاقد عمق و تنها ناشی و برآمده از احساس است، احساسی که خود بر آن کنترلی ندارند بلکه برانگیخته شده توسط دیگران است، همان دیگران با فعالیت متمرکز بر نیمکره چپ مغز!

آنها هم به دلیل عدم برقراری رابطه صحیح بین آنچه از ادراک این بخش دریافت میکنند با رویدادهایی که در زندگی وجود دارد نتایج نادرستی دریافت خواهند کرد.

شاید اینطور استنباط کنیم که گروه دوم به نوعی بردگان گروه اول محسوب میشوند و تا زمانیکه اینچنین روابطی حاکم است هیچکدام از دو گروه رها و آزاد نخواهند بود ، هردوی آنها در حال کنش غلبه و مغلوب شدن هستند ، البته تمرکز بر فعالیتهای یک بخش از مغز در هر دو گروه منجر به ظهور پدیده های علم(از نیمکره چپ) و هنر (از نیمکره راست) و در نتیجه دانشمندان و هنرمندان نیز میشود اما بحث من بر محور شناخت درونی انسانها و درک صحیح آگاهی است.

برقراری تعادل و توازن بین قوای چپ و راست مغز است که افکار را به سمت حقیقت یابی روشن و واضح سوق میدهد، کافیست هر فردی به نیمه وجودی دیگرش نیز ، به همه آنچیزی که دارد احترام بگذارد و به کل ابزارهای در اختیارش ، به چپ و راست ، به منطق و احساس توجه و تامل کند.

www.takbook.com

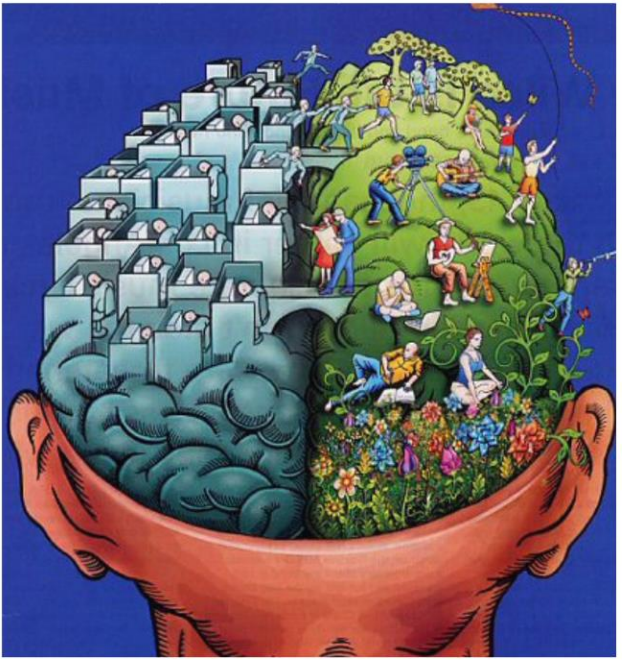

سوال :

برای برقراری تعادل و توازن بین قوای چپ و راست مغز اگر ممکن است مثال بزنید و بیشتر راهنمایی بفرمایید.

پاسخ :

در مورد کسانی که بیش از حد بر قوای عقلی خود تکیه میکنند ، فرض کنید دو نفر محقق و پژوهشگر منطق گرا میخواهند با تکیه بر پژوهشهای علمی

www.takbook.com

خود در مورد یکسری ادعاهای ماورالطبیعه بررسی ای انجام دهند. هردو از یکسری منابع و دانش بهره میبرند و اطلاعات یکسانی از پرونده دارند تنها تفاوتشان در نوع دیدگاهشان به موضوع است. نفر اول تمام تلاش و جدیت خود را در بی اساس خواندن و کذب بودن موضوع و نفر دوم در پی بررسی حقیقی بودن یا نبودن ماجرا انجام میدهند. در اینجا نتیجه ای که دو نفر به آن میرسند مهم نیست، شاید هر دو به یک باور مشترک برسند ولی اهمیت موضوع در دیدگاه نفر دوم است. نفر اول راه ایجاد توزان و تعادل را مسدود کرده زیرا از قبل قضاوت کرده و به نیت اثبات قضاوت خود به آزمایش و تحقیق پرداخته ولی نفر دوم با وجود تکیه بر قوای عقلی خود بدون دخالت احساس ، اجازه حضور آنرا در درون خود داده و احتمالی غیر از آنچه خودش انتظار دارد را هم در ناخودآگاه خود ایجاد کرده، این خود تعادل یا توازن نیست بلکه گام اول در رسیدن به آن است ، امتیازی که نفر اول از خود سلب کرده!

و در مورد آنان که بیش از حد بر قوای احساسی خود باور دارند ، گروه هایی از جنس عقلگراها از این ضعف گروه های احساسگرا در بسیاری از موارد همچون سیاست ، تروریسم ، سوء استفاده و کلاهبرداری و ... برای غلبه بر توده مردم استفاده میکند. بعنوان مثال با ایجاد یا سو استفاده از یک حادثه یا خبر و تبلیغ و ایجاد هیاهو وارد بخش احساسی مغز شده و عملا به واسطه

www.takbook.com

هیاهو و بی نظمی که ایجاد میکنند قوه تحلیل چپ مغز را در افراد فلج میکنند تا قادر به تشخیص و تحلیل و تطابق موضوعات نشوند.

یا بعنوان مثال گرایش خانمها (که عموما از ناحیه احساسی مغز بهره میبرند) را به رمالها و فالگیرها و احضارکنندگان ارواح شاهد هستیم ، باورهایشان به آنگونه از احساس شکل گرفته که متوجه تناقضات و یا ردپاها و نشانه های غیر حقیقی بودن آن رمال و فالگیر نمیشوند و به تولید فکر و بررسی و تحلیل رویدادهای که برایشان نمایش داده میشود نمی پردازند و در نتیجه به همان صورت احساسی و آنگونه که به آنها نشان داده میشود مسائل را قبول و باور میکنند.

به بخش دیگر درونیتان در هر موضوعی که به نظر خودتان چه از لحاظ علم و منطق و چه از لحاظ باور و اعتقاد شک و تردیدی وجود ندارد مجال شک و تردید دهید، از این کار وحشت نکنید، شجاعت خود را به خودتان نشان دهید، از اینکه منطقتان یا باورهایتان زیر سوال رود نگران نشوید شاید مجدد به باور یا منطق خود بازگردید ولی همین اجازه حضور نیم دیگر وجودتان باعث میشود دایره بینش شما آمادگی تغییر اندازه و رشد را پیدا کند، گامهای اولیه برای حرکت به سمت دانشی حقیقی تر و کامل تر را در می یابید.

www.takbook.com

تصورش از زاویه دید ما شاید کمی دشوار باشد ولی حقیقت اینست که هر انسان خود خالق جهان پیرامونش است ولی اشتراکاتی با جهانهای انسانهای دیگر نیز برقرار است چون آنچه بر عالم حکمفرماست یکنوع ساختار هماهنگ و هارمونی است ، ما مانند قطعات نتهای موسیقی هستیم که با یکدیگر یک نظم و موسیقی معناداری را تولید میکنیم. اینکه چرا و چگونه در جهانی که من خلق میکنم با جهانی که شما مستقلا خلق میکنید اشتراکات و همسویی هایی وجود دارد به این دلیل است که باید ساختار عالم را نه صرفا از نگاه سطح جهانی که اکنون در آن قرار داریم بلکه باید ساختار زنجیروار و متصل بهم آنرا در ابعاد بالاتر جستجو کنیم و برقراری رابطه بین ابعاد را نیز همگام با آن درک کنیم. فکری که از من بر میخیزد و از شما برمیخیزد در یک عالم 11 بعدی در حقیقت یک فکر بیشتر نیست.

www.takbook.com

انتخاب و خلق هر دو رخ میدهد، در حقیقت با خلق همین حال و اکنون آنچیزی که میخواهید هست که آن انتخابها بوجود آمده اند! به هر چیزی که فکر میکنید خلقش کردید، وقتی میگویم فکر منظورم نه اراده برای بدست آوردن است و نه رویا، دقیقا فکری است که در ذهن شما نهادینه شده و شما تلاشی برای تمرکز و بیرون آوردنش نمیکنید، بسیار معمولی و سبک و راحت در بطن ذهن و درون شما لم داده است! اما ما چون در زمان رو به جلو حرکت میکنیم، به افکارمان فرصت انتخاب از مخلوقاتی میدهیم که در پازل زندگیمان انتخاب کردیم ، چیزی شبیه به همان بازیهای کامپیوتری که در پستهای اول این صفحه مثال زدم. در یک دی وی دی بازی کامپیوتری در مورد همه مسیرها و احتمالات قبلا فکر و برنامه ریزی و انجام شده ولی شما با انتخاب تنها یک مسیر و ادامه آن در زمان اجرای بازی آن داستان و صحنه ها را خلق میکنید و به تصویر میکشید، شما آنها را به جلوی صحنه میاورید.

اگر میبینید موسیقی جهانی که اکنون در عالم در حال نواخته شدن هست گوشخراش است و ریتم هماهنگ و با هارمونی ایجاد نمیکند این محصول خلق افکار شماست، شما قربانی افکار دیگران نیستید، شما مسئول افکار خودتان هستید.

جلو آمدن صحنه های خشونت و ظلم و آسیب و وحشت یا بیماری ها و تهدیدهای طبیعت برای شما به معنای آنست که افکار جمعی شما اینها را خلق کرده، مسئولیت پذیری میتواند به تغییر مسیر کمک کند و نه انکار آن.

www.takbook.com

هرکدام شما محدوده های بسته فکری در خود بوجود آوردید که بر طبق آن تاثیر مستقیم و غیر مستقیم بر اطرافیان و محیط خود گذاشته اید.

اگر در محیط کوچک خانوادگی خود دعوا و عصبانیت و فریاد کشیدن را بعنوان یک ابزار و سلاح در حفظ برتری موقعیت خودتان در مقابل همسر، پدر، مادر یا فرزند یا اعضای دیگر خانواده پذیرفته اید و آنرا حقی برای خود میدانید پس برای کشتار انسانهای بیگناه در آنسوی جهان اظهار تاسف نکنید شما خود جزیی از این حلقه تاریک هستید.

اگر در فروشگاه کوچک خود به فروش کالاهایتان با قیمتهای بالاتر و افزایش سود بیشتر در کوتاهترین زمان به دیگرانی که اطلاعاتی در این حوزه ندارند مشغول هستید و اینکار خود را به ذکاوت و زرنگی تعبیر میکنید و به خود میبالید، پس در مورد اختلاسهای کلان اظهار نظر و ابراز نگرانی نکنید شما خود جزیی از این حلقه تاریک هستید.

اگر هنوز در مراسمهای گوناگون عروسی و عزا و زیارت بر طبق رفتارهای پیشینیان و تکرار عادتها خون حیوانات اهلی را در کوچه و خیابان بر زمین میریزید و آنرا در طبیعت به نمایش میگذارید، از کشتار جانوران وحشی بوسیله شکارچیانی از جنس خودتان خشمگین نشوید شما خود جزیی از این حلقه تاریک هستید ...

بیش و پیش از هرچیز به خودتان نظری افکنید و خودتان را تمام و کمال ببینید نه آنگونه که دوست دارید دیگران ببینند! هرگاه از فریب دادن خودتان دست بکشید دنیا آرام میگیرد.

www.takbook.com

آی آدمها ، روحتان را در کالبدهایتان پنهان نکنید ، جسمتان برای معرفی روحتان خلق شده، شما در آن پنهان میشوید و از خود یک دروغ به دیگران تحویل میدهید، از جسم بعنوان نقاب برای پنهان کردن خود استفاده ابزاری میکنید تا شخصیتی را به دیگران نشان دهید که وجود خارجی ندارد، یکدیگر را باور ندارید و به همدیگر اعتماد ندارید زیرا خود واقعیتان را در جسمتان مخفی کرده اید آنهم به خاطر پول، به خاطر قدرت، به خاطر ترس، به خاطر هیچ ....

شما آنی هستی که در درون هستی، همان را به خودت و هم به دیگران نشان بده، از جسمت برای معرفی روحت استفاده کن، تازه آنوقت هست که میتوانی خودت را پیدا کنی، دیگران را درک کنی، رشد کنی و آن چیزی شوی که میخواهی.

www.takbook.com

دعا تاثیر حقیقی بر جریان روحی بشری دارد اما چگونه دعایی؟ این شیوه دعا کردن امروزی یک تظاهر است، نمیتوان گیاهی کاشت و دعا کرد رشد کند اما به آن آب نداد.

دعا به زبان و شیوه خاصی نیست، آن با میزان خلوص و پاکی و شفافیت درون گوینده اش ارتباط مستقیمی دارد و البته این نیرو برای شخص جذب کننده دعا نیز به میزان پذیرش درونی و قلبی اش دارد. شما میتوانید تا درب منزل کسی را کابل برق کشیده و انرژی روشنایی را برایش تامین کنید اما چه فایده اگر او لامپی در خانه اش و کلیدی برای روشن کردن و استفاده از آن انرژی محیا نکرده باشد؟!

www.takbook.com

اگر ضمیر روشن و آگاهی داشته باشید به طور ملموسی تاثیر دعا در تغییر روند رویدادهای حول محور خود را درک خواهید کرد ، تغییراتی که از چشم سایرین پنهان میماند زیرا به گمان آنها زندگی یک خط سیر مستقیم است و بدون تاثیر از دعا.

دعا یک انرژی کمکی برای فهم بهتر است و وقتی بهتر بفهمی و درک کنی رویدادها را متحول خواهی کرد.

www.takbook.com

میدانید چرا انسان آنقدر اهمیت دارد؟

انسان یک الگوی منحصر به فرد است که در یک کالبد و قالب قرار گرفته، خداوند قالبی را خلق کرده که همه نوع دگردیسی در آن تعبیه شده، تکامل، نقص، اوج کمال و حضیض ذلت، قالبی که قرار گیری در آن فرصتهای بیشمار و درکهای گوناگونی از خلقت را فراهم میکند. روح به خودی خود یک فضای منبسط بی انتهاست و جسم و مخلوقات هستند که به آن یک تعریف و محدودیت میدهند. انسان قالبی است شگفت انگیز از منظر آگاهی عالم اما انسانها خود که درون آن محیط هستند فراتر از خلقت جسم را نمیبینند و در شگفتی خلقت جسمانی خود توقف کرده اند.

www.takbook.com

یکسری رفتارهای اجتماعی ناشی از آموزه های مذهبی هست که سالها و قرنها با تغییر شکل و ماهیتش به نسلهای بعدی رسیده و نسلها آنرا به شیوه های گوناگون تقلید کرده اند و همچنان ادامه میدهند بی آنکه از محتوای آن سر در بیاورند، اکنون شاید از آن نمادگرایی ها و مراسم ها تنها یک پوسته ظاهری مانده باشد که دکانی پردرآمد برای دین فروشان ایجاد کرده ولی مردمان همچنان از این دکانها کالاهایی میخرند که تفکر و خردی در آنها دیده نمیشود، حتی رنگ و لعابی هم ندارد ، گاهی فقط سیاهی، گاهی فقط

www.takbook.com

اصوات بلند، گاهی ضربات و خودزنی ها، گاهی خون جاری جانداران و شاید پنهان شدن در لوای همه اینها... شما عاشق هستید اما حرکت کردن به سوی عشق را نمیدانید، شما بر آن اصرار دارید، با آن همراه میشوید، آنرا خوب و اصلح میدانید، این انتخاب شماست و هیچ اراده ای نمی تواند مانع اراده شما شود اما واضح و روشن بگویم، پس از مرگ تنها سوالی که از شما پرسیده نمیشود در مورد دین و مذهبتان است، اعتقادات و عناوین مذهبیتان شما را در جهان حقیقی پس از مرگ با دیگران تفکیک نمیکند، اعمال مذهبیتان هیچ برتری به شما نمی بخشد. تنها نیتهای درونی، افکار و اعمال خوب و بدتان، آنچه نسبت به دیگران انجام دادید برایتان خواهد ماند، بپذیرید یا نه سرانجام خواهید فهمید که شما روحهای مبتدی هستید که در ابتدای مسیر جستجوی خدا بودید و آنچه مانع صعود و پیشرفت شما بود ساکن شدن و راکد شدن در کالبد دین بود، دین می تواند به شما در رسیدن به حقیقت کمک کند اگر در آن توقف نکنید، اگر آنچه از آن برای رسیدن به حق لازم است برداشت کرده و حرکت کنید. هرکس در هر دین و مذهبی که هست مذهب خود را برترین، پیامبرش را بالاترین و خدایش را منحصر به فرد ترین میداند و همین برتر دیدن ها و ارجحیت دادنها و تفکیک کردنها اجازه و توان صعود را نمیدهد. اگر باورهای قوی مذهبی دارید انتظاری ندارم که حرفهای مرا در این لحظه و با پیش زمینه های ذهنی و مذهبی خود درک کنید چون آن باورها همچون خشتهای آجری درون شما پخته و سفت شده

www.takbook.com

اند و شما با آن دیواری قطور ساخته اید اما پس از مرگ و در آنجا که آگاهی مجدد به شما تزریق میشود متوجه اشتباهات و برداشتهای نادرست خود از حقیقت خواهید شد و اینکه چگونه بارها و بارها به شما برای تشخیص بهتر کمک شد و شما بی تفاوت عبور کردید.

اکنون و هر لحظه که اراده کنید و بخواهید، قادر خواهید بود بیشتر و بهتر ببینید اما مجبور هستید آجرهایی از دیوارهای درونی خود را یکی یکی و به آرامی بردارید تا متوجه ابعاد بیشتری از حقیقت عالم شوید. برداشتن این آجرها هم باید با مهندسی و مدیریت خودتان همراه باشد، آجرهای زیرین و پایه ای را به یکباره برندارید که دیوار باورهایتان آنی فرو میریزد و این ریزش میتواند منجر به آسیب خودتان و یا دیگران شود، در پس گرد و خاک ناشی از انهدام دیوار نیز منظره بیرون را به خوبی و وضوح نخواهید دید. پس، از آجرهای کم اهمیت دیوار ذهنی خود شروع کنید و آجرها را یکی یکی بردارید و بیرون را ببینید، البته اگر تمایل به دیدن و شنیدن در پس آجرهای دیوار را دارید! چراکه اکثریت ترجیح میدهند به جای برداشتن آجرها، بر این دیوارها رنگی به دلخواه و سلیقه خود زده و تصاویر و تابلوهایی که توسط دیگران نقاشی شده را بر آنها نصب کرده، دیوار رنگی خود را تماشا کنند!

www.takbook.com

شما نگران موقعیت دیگران هستید، از بدی دیگران رنج میبرید، از ظلمها شکایت میکنید و از جنایتها وحشت زده میشوید و میخواهید آنها را به راه راست هدایت کنید.

شما در موقعیت فعلی باید خود را بسازید نه دیگران را، شما اینجا برای پرورش و رشد خودتان آمده اید نه برای متنبه کردن یا ارشاد دیگران، تنها یک انسان با روح مبتدی میتواند این تصور را داشته باشد که باید دیگران را به

www.takbook.com

راهی که خود بر آن باور دارد ارشاد کند یا از راهی که غلط میپندارد بازدارد. قطعا اگر رشد کرده باشی و یقین هم بدانی بهترین و بدترین راهها کدامند کسی را نه امر میکنی و نه نهی، این به انتخاب و اختیار و تصور و علاقه هر انسانی مرتبط است، تو فقط میتوانی بگویی و بروی، اجازه نداری کسی را مجبور به همراهی با خود کنی. شاید آنچه در باور تو میزان حقیقت است به تو تحمیل شده باشد، تو در صف زنجیره ای از باورهای انسانی ایستاده ای و آنچه را نفر پیش از تو به تو گفته را پذیرفته ای و همینطور آن فرد از دیگری پذیرفته و هیچکدام به چیزی غیر آن فکر هم نمیکنند. اگر جوینده و خواهان حقیقتی از صف بیرون بیا و حرکت کن، وقتی هرکدام شما در مورد خود شروع به حرکت کند همه این جهان با انسانهایش در حرکت به سوی رشد و معنویت درونشان قرار خواهند گرفت.

خدایی که به تو آگاهی را تحمیل کند یک خدای مخلوق انسانیست.

خدای خالق، آگاهی محضی است که تنها با بخشش نور و عشق توجه تو را جلب میکند.

www.takbook.com

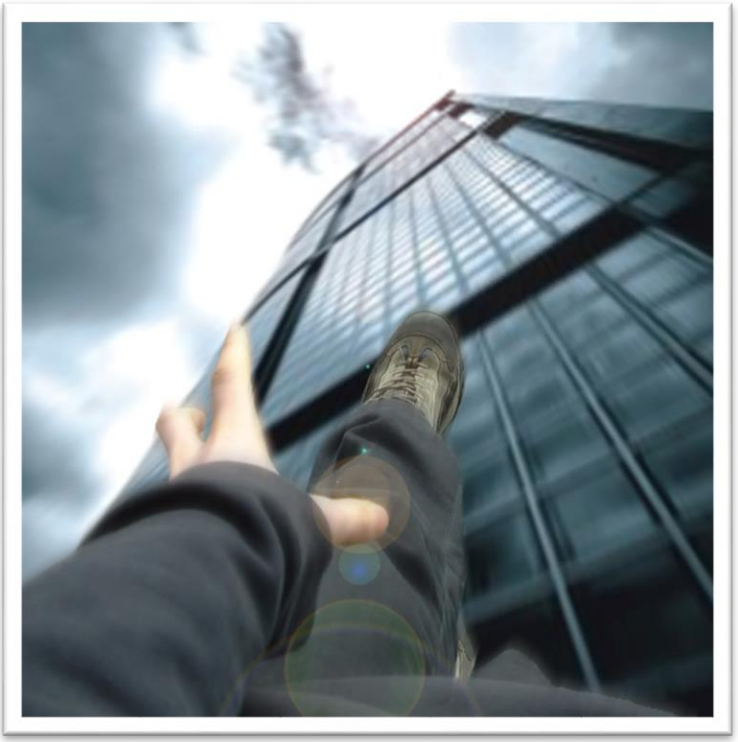

سوال :

فرموديد آگاهي را نميتوان مانند ساير امور بر انسان تحميل كرد، فرزند كوچک من هر وقت ميخواهد كاري انجام دهد كه سلامتيش به خطر بيفتد جلوي او را ميگيرم تا زماني كه خودش به مرحله اي از آگاهي برسد كه آنها را انجام ندهد.پرسش اينجاست كه آيا براي اينكه ما به مضر بودن چيزي پي ببريم بايد حتما آن را خود تجربه كنيم؟ آيا براي اينكه بدانيم پريدن از يك آسمانخراش موجب مرگ ما خواهد شد بايد اين كار را خودمان يكبار انجام داده باشيم تا اگاهي مربوط به آن در ما شكل بگيرد؟ هم اكنون براي كساني كه ميخواهند دوره خلبانی را بگذرانند دستگاه شبيه ساز هست كه فرد تمام شرايط يك

www.takbook.com

پرواز واقعي را در آن تجربه ميكند بدون آنكه به او صدمه اي وارد شود. آيا براي اينكه انسان به اين آگاهي برسد لزوما بايستي عده بيشماري متحمل درد و رنج گردند و هزاران هزار انسان كشته شوند ؟

پاسخ :

ذات درونی انسان اینگونه است که میخواهد همه چیز را خودش آنگونه که میخواهد تجربه کند، در مورد مثال مراقبت از کودکتان... تربیت و نگهداری کودک از نگاه پدران و مادران متفاوت است و هرکدام روش تربیتی خود را بهتر یا موثرتر میداند. شما مراقبت و ممانعت از آسیب رسانی به فرزندتان را، دیگری بی تفاوت بودن و عدم واکنش به کارهایی که کودکش انجام میدهد و دیگری حتی مواجهه و رو در رویی فرزندش با خطر را برای کسب تجربه در آینده اش مفید میداند. بدون در نظر گرفتن درست یا غلط بودن مساله شما مثلا اجازه دست زدن به آتش را به کودکتان نمیدهید، به نوعی در برهه ای از کنجکاوی کودکی اش مانعی در برابر خواسته و تلاشش ایجاد میکنید، او این مساله را فراموش میکند و بزرگ میشود، در آینده فرزند شما میتواند به خوبی به درک احساس شما در آنزمان برسد و شاید هم آن ایجاد هراس ساده در درونش به صورت یک احساس کاذب روانی تبدیل به هراسی بیمارگونه از آتش شده باشد و یا زمانی در جایی از گذران زندگی اش آن هیجان خفته تجربه نشده پنهان در درون به صورت یک حس ارضا نشده بحرانی غیر قابل جبران ایجاد کند، منظور صرفا مثال است اما همین مثال مشخص میکند که هرکس امور را از زاویه آگاهی خودش دیده و تفسیر میکند در حالیکه ممکن است آن خود ناآگاهی باشد!

www.takbook.com

تسلسل از روی همین حس تجربه به وجود آمده....همه انسانها روزی و لحظه ای هر بدی و خوبی را تجربه کردند یا خواهند کرد. و البته به عینیت درآوردن هر حس یا تجربه ای که ما بد میگویم به طور طبیعی بازخوردهایی منفی بر خود آن روح خواهد گذاشت که قبلا توضیح داده ام. پس اینجا مشخص میشود که روحی که از درک آگاهی کمتری به دلیل انتخابهای نامناسبش برخوردار است ممکن است ترجیح دهد پریدن از آسمانخراش را تجربه کند یا برعکس و بازهم به دلیل آگاهی سطح پایینش و به تصور انجام عملی نیک خود را در انفجاری انتحاری از بین میبرد! ولی در همین مثالها، انسانی نیز به دلیل بینش و آگاهی برتری که خود کسب کرده با فقط مشاهده نتیجه چنین عملی که از سوی دیگری سر زده و به مرگش منجر شده ، نتایج بد و فاجعه آمیز بودن چنین تجربه ای را دریافت میکند.

وقتی از دستگاه شبیه ساز خلبانی مثال زدید برایم جالب بود ، دستگاهی که بدون صدمه به فرد شرایط پرواز واقعی را تجربه میکند ، خب زندگی زمینی دقیقا همین دستگاه شبیه ساز پرواز است! روح در قالب جسم انسانی برای تجربه وارد این دنیای مادی شده تا بدون صدمه زدن به روح و بدون برهم خوردن اولوهیت عالم، تمام تضادها را تجربه کند ... جسم برای روح اصلا مهم نیست، جسم تنها برای ذهن وابسته مهم است، برای درک آن پست دوم من در آغاز این صفحه را مرور کنید، چشمها را باید بست و از بیرون نگاه کرد...

www.takbook.com

سوال :

پس از خواندن مطالب شما تصور کردم باید زمان به شکل دیگر و از جنس دیگری در جهان های دیگر وجود داشته باشد، یعنی چون در آن جهان ها پویایی و تغییر و تکامل وجود دارد و رشد و تعالی در یک طبقه و انتقال به طبقه بعدی نیازمند به کارگیری فاکتوری بنام زمان است همین تعریفی از زمان را می طلبد، چون هر حرکت و تغییری با تعریف بعد زمان قابل تعریف است. دوم اینکه گفته اید که تکامل روحی در آن طبقات کندتر از زمین ما صورت میگیرد. به همین جهت بعضی هویت ها تمایل به بازگشت به زمین و ادامه سریعتر مسیر تکامل در اینجا دارند. در بی زمانی کندتر و سریعتر مفهومی ندارد .سوم اینکه که از سرعت ارتعاشات هویت ها و مقایسه ارتعاشات هویت ها در طبقات مختلف صحبت می کنید. سرعتهای ارتعاش

www.takbook.com

مختلف در بی زمانی مفهوم ندارند .همه اینها احتیاج به تعریف نوعی از بعد زمان دارد. درک و تعریف شما از بعد زمان در جهان دیگر چیست؟

پاسخ :

امیدوارم بتوانید تصویری که به شما از چنین عالمی ارائه میدهم را به خوبی درک کنید. آنجا خود هستی و هویت شماست که هست ، همه جا و بیکران اما در یک سطح و موقعیت معینی از آنچه خودتان هستید.

فرض کنید من در عالم بیرونی در موقعیتی نشستم و در حال تماشای کره زمین در حال گردش هستم، وضعیتی که در آن هستم به گونه ای است که در هر نقطه زمانی و تاریخی که بخواهم بتوانم وارد حیات کره زمینی بشوم. سال 1394 ، شاید هم سال 1250، یا 100 سال پیش از میلاد مسیح ، شاید سال 2055 شاید هم در عصر دایناسورها.... برای من ناظر هیچ فرقی نمیکند زیرا من در بی زمانی هستم و زمان تنها برای آنکه روی زمین قرار دارد مفهوم دارد. برای او زمان از یک نقطه شروع و به صورت خطی به نقطه پایان میرسد ولی برای من در این بیرون نقطه ورود حضور است. برای یک انسان زمینی 20 ساله ، 21 سالگی به معنی سپری شدن یکسال از عمر اوست و با سپری شدن زمان رشد ها و فرسایشها رخ میدهند.

حال فرض که یک روح 20 ساله هم داریم ، برای او اگر هر نوع مدلی از زمان را بخواهیم تفسیر کنیم چه آنزمان یکسال بگذرد و چه 1 میلیارد سال، او فقط همان روح 20 ساله هست ، بدون رشد و بدون فرسایش، و تنها با اراده و خواست درونی خود اوست که او می تواند رشد کرده و به یک روح 21 ساله ارتقا پیدا کند و این اراده رشد یکسالگی میتواند ظرف 1 ثانیه زمان مورد تعریف

www.takbook.com

ما و یا ظرف یک میلیارد سال از چنان زمانی رخ دهد. برای تفهیم این اراده و درک چنین رشدی نیز فرض کنید که ناگهان در یک لحظه زمان متوقف بشود و همه چیز و همه جا در جای خود بدون حرکت فریز شود و شما میان این دنیای بدون زمان و متوقف شده همچون همه اجزایش فریز شده و بدون حرکت و تغییری نشسته اید ، چیزی که وجود دارد صرفا وجود و هستی شما است، شما هویتی هستید که در این بیزمانی میتوانید فکر کنید، فکر شما به میزان درجه و مرتبه درونی که دارید هست و بر حسب همان فکر میکنید اما در عین حال قابلیت فهمی عمیقتر و نگاهی ژرف تر را همچنان خواهید داشت اگر خودتان تمایل داشته باشید و برای آن تمایل دست به اقدام خواهید زد. در ابتدا میفهمید که میتوانید جهان اطراف خود را ببینید...میبینید...وقتی میبینید بهتر و بیشتر فکر میکنید ، به مرور می فهمید که میتوانید سر خود را به اطراف بچرخانید و بیشتر از اطراف را ببینید و بفهمید، کم کم درک میکنید که می توانید از جای خود برخیزید و در نهایت خواهید توانست در میان این جهان فاقد زمان و فریز شده به سیاحت بپردازید و آنگاه خواهید فهمید چطور آنرا کنترل کنید، شما از یک موجود و هویت منجمد به یک موجود متحرک و پیشرفته تبدیل شده اید و در طی این فرآیند تبدیل و رشد افکار و بینش و هویت و مرتبه شما رشد کرده، آن بیکرانگی و هستی و این رشد و تعالی به چنین تعبیری میماند.

از اینروست که زمان را نوعی توهم میدانند و ما با دانستن توهمی بنام زمان پذیرفتیم که در این توهم واقعی باشیم تا زندگی را بفهمیم و از آن برای رشد و ارتقا خود بهره ببریم. .

www.takbook.com

سوال :

اینکه گفتید هر انسان به خود بیاندیشد و خود را بشناسد بنظر من معقول و کافی نیست، باید به دیگران بیاموزد و دیگران را به راه خیر و اصلاح دعوت کند.

پاسخ :

در مورد دعوت دیگران به راه خیر، بله این جمله یا بهتر بگوییم این فعل بسیار پسندیده است اما در بطن حقیقت عالم، سرشت آدمیان از یک سطح و مرتبه نیست و همان مبدا طبقه قبلی که در آن ساکن بودند تاثیرگذار است، هیچکدام شما نمیدانید که از چه طبقه و سطحی وارد اینجا شده اید، چگونه می توانید بدانید که کسی که خود از طبقه 1 هستی وارد شده و خود را

www.takbook.com

عالم و آگاه بر حق و کلامش میداند شما را که مثلا از طبقه 8 عالم وارد شده اید و یک مرحله تا متصل شدن به نور فاصله ندارید به راه خیر حقیقی دعوت میکند؟ کدام شما حق را میشناسد؟ هرکدام شما خود را برحق میداند و آن دیگری را مستحق اصلاح و در عین حال هیچکدام شما قادر نیستید مبدا قبلی خود را به یاد بیاورید پس کدام شما باید آن دیگری را به راه خود دعوت کند؟ پاسخ هیچکدام. این کار هیچکدام شما نیست، شما هرکدام برای طی درجه خود اینجا هستید. آن فرد برای آنکه بتواند از سطح پایین 1 به طبقات بالاتر و درک بیشتر و بهتر نائل شود و شما که به جهانی بالاتر و به ماهیتی جدید که به خداوند نزدیکتر است تبدیل شوید باید آنچه را لازم است انجام دهید و آنچه را مانع رشد شماست انجام ندهید و این در فرآیند زندگی هرکدام شما به طور منحصر به فرد خود رخ میدهد، در این میان برای هرکدام شما نداها و روشنگری ها و راهنمایی هایی در اطرافتان موج خواهد زد که میتوانید از آنها کمک بگیرید یا بی توجه گذر کنید، همه اینها به انتخاب و عکس العمل شما مربوط است ،خود شما مسئول زندگی خودتان از نظر مسیر و شیوه ای که انتخاب میکنید، هستید.

www.takbook.com

سوال :

در مورد تناسخ چطور پس رفت به عقب امکان دارد و روح که باید در سیری تکاملی در عالمهای گوناگون 4بعدی و 5 بعدی و عالمهای نامحدود دیگه که رو به بالا هستند حرکت کنه مجدد به عالم پایینر و جهان 3 بعدی و مادی بازگرده؟

پاسخ :

همانطور که به یاد دارید من تناسخ را مردود دانستم چون آن دقیقا همین خصیصه پسرفت به عقب را دارد، در عوض از اصطلاح تسلسل استفاده کردم.ملاک پیشرفت روح، ابعاد جهانی نیست که حرکت در جلو و عقب آنها پسرفت یا پیشرفت محسوب شود، ملاک ذات روح است، طبیعتا حرکت آن ذات روح در همین سیر ابعادی عوالم گوناگون هست و بازگشت به زندگی مادی بسان همان حرکت دلفین و مانند پرشهای کوچکی میان حرکت اصلی

www.takbook.com

است ، آن پرشهای کوچک به ابعاد پایین نیز بازگشت به نقاط توقف است، نقاط توقفی که مانع صعود و لذت بی انتها در آن مسیر اصلیست.

روحی که هنوز جنبه منفی ای چون حسادت را رها نکرده یا جنبه مثبتی چون محبت را به طور کامل درک نکرده به موقعیتی ورود میکند که روبرو شدن با شرایط محیطی که حسادت یا محبت در آنها شاخص میشود را مجدد مورد کنکاو و بررسی قرار دهد، حالا این موقعیتها میتواند اینجا در زمین باشد یا در جایی دیگر به صورتی دیگر. در همان پستهای اولیه گفته بودم که زمین و این بعد تنها شکل حیات و تنها زمین بازی برای روح نیست، آنها بیشمار و به اشکال گوناگون محتوایی وجود دارند اما ما اینجا هستیم و اینجا و دلایل وجودیمان اکنون برای همه ما در اولویت است و این زندگی حالای ما هست که اهمیت دارد.

www.takbook.com

سوال :

فرض کنیم فردی بیسواد در دفتر یک شرکت که در آن تحقیقات پیشرفته انجام می‌شود مسئول نظافت یا تهیه غذا برای پرسنل آنجاست و از شغل خود هم راضیست. درواقع با اینکه او هر روز چند ساعت از وقت خود را در بین دانشمندان میگذارند تا کنون هیچ وقت به ذهنش خطور نکرده که سر از کار آنها در بیاورد یا این انگیزه در او وجود ندارد. حال این پرسش مطرح می‌شود که تا مادامیکه فرد احساس نیازی برای دانستن یا افزایش آگاهی خود

www.takbook.com

نداشته باشد آیا آن افرادیکه در سطح متفاوتی از آگاهی نسبت به او هستند باید در او ایجاد انگیزه کنند؟ بطور مثال در مورد سرایدار فرضی داستان ما او میتواند یک عمر بعنوان یک فرد مسئول در برابر محیط کار و خانواده اش زندگی کند و شاید هرگونه تلاشی در جهت ساختن یک دانشمند از او هر چند با نیت خیر نوعی اتلاف وقت باشد یا حتی نتیجه عکس دهد، افراد یا به گفته شما هویتهایی که در مراحل متعالی تری قرار دارند چه روشی برای آگاه کردن دیگرانی که درسطح پائینتر هستند باید اتخاذ کنند؟ آیا باید مانند سیستم آموزشی آنرا اجباری کرد؟

پاسخ :

سوال را خودتان پاسخ دادید : " مادامیکه فرد احساس نیازی برای دانستن یا افزایش آگاهی خود نداشته باشد..." دقیقا فرآیند عالم بر همین مبناست . هر هویت روحی تا زمانی که خودش نخواهد در همان وضعیت باقی خواهد ماند و این در عالم حقیقی فارغ از زمان است ولی او رها شده نخواهد بود. هر هویت عالی یا استادی وظیفه ایجاد انگیزه را برای او ندارد و این تنها شاخه ای از وظیفه اساتید روحی است. آنها هرکدام با روشها و تاثیرات گوناگون خود بدون هرگونه فشار یا اجبار سعی در روشن کردن وضعیت پیرامون او را خواهند داشت. از عبارت روشن کردن استفاده کردم و نه آموزش و تعلیم چون دقیقا به همین صورت است. این هیچ شباهتی به سیستم آموزشی ندارد، این یک نوع درک احساسی و همفکری روحی با اوست، اساتید موانع روحی او را میشناسند و بهترین راه شناخت هر هویت از خودش مواجه شدن با وجوهی از خودش در بازی زندگی است که به صورت مانع در رشد درونی اش نمو میکند، اجبار در اینجا بیشتر به مشابه این است که در مسیرش آنقدر آیینه قرار میدهند تا او مجبور شود به خود در آن نگاه کند

www.takbook.com

همانطور که چندبار در پستهای گذشته شما را مخاطب قرار دادم تا خود را در آیینه بنگرید، منظور من این نوع دیدن بود.

البته پذیرش این مسائل به همین سادگی از طرف هویتها رخ نمیدهد و شاید بارها و بارها یک داستان به شیوه های گوناگون را باید برای یک هویت تکرار کرد تا متوجه عمل و اشتباه خود در درک و فهم یک مساله شود و بسته به اراده و ظرفیتهای درونی هر فرد او ممکن است متوجه آینه ها نشود یا حتی ببینید ولی بدون توجه عبور کند.

www.takbook.com

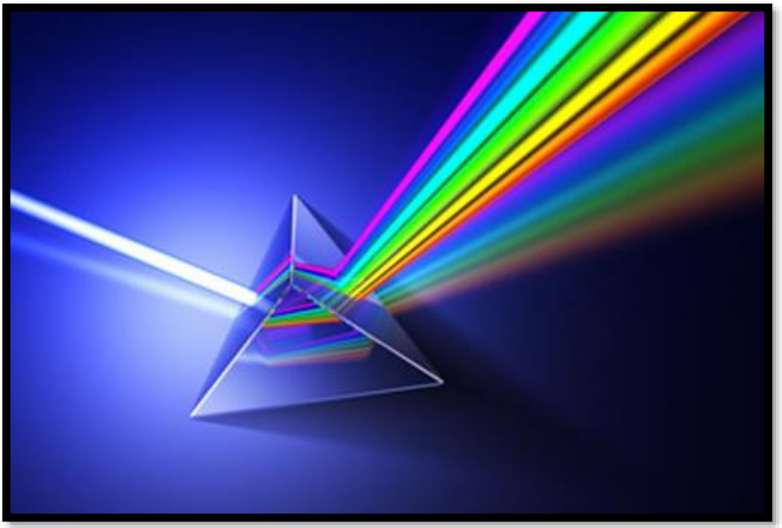

اگر با رنگها سر و کار داشته باشید میدانید که از ترکیب رنگهای شاد با یکدیگر، رنگ سیاه و کدر پدید می آید و دیگر نمیتوانید مجدد آن رنگهای شاد را از دل رنگ سیاه بدست آورید چون رنگها از جنس ماده هستند و این خاصیت ماده است.

و نیز در این سطح از دانش هستید که بدانید از تجزیه نور سفید و شفاف، نورهای رنگارنگ و شاد بوجود می آیند و همچنان مجدد از ترکیب نورهای رنگی شاد به نوری سفید و درخشنده خواهیم رسید چون خاصیت نور اینچنین است ، پس متوجه باشید فرد، باور، آیین، سنت و مذهبی که شما را به روشنایی و سفیدی ، به رنگهای شاد و شادی ها دعوت میکند میتوانند در نهایت پلی باشد به درک شما از نور و نور شدن ، و آنها که شما را وادار میکنند سیاهپوش شدن و بسط و گسترش و برتری دادن سیاهی بر رنگها و شما را برحذر میکنند از رنگها، در نهایت شما را به ماده و پست بودن دعوت میکنند، چیزی از جنس نور در انتظارتان نمیباشد.

این شما هستید که نور بودن و سبکی و رنگارنگی و شادی و روشنایی یا ماده بودن و سنگینی و سیاهی و رنج را انتخاب میکنید.

www.takbook.com

آگاه شدن موجب پیدایش سوالات زیادی میشود و تلاش برای یافتن پاسخها، فرآیندی هست که منجر به بیداری درون میشود.

اگر سوال و جواب از قبل آماده باشند هیچ اتفاق و تغییری در کسی ایجاد نمیکند. وقتی محدودیت هست، وقتی پاسخ دور از دسترس یا غیر قابل لمس و دستیابی هست، فکری که از جای خودش بلند میشود تا بفهمد، انرژی ای خلق میکند، آن انرژی خلق شده از درون همچون آبیاری به همان جوانه آگاهی درون هست که خودش باعث رشد آگاهی و شکوفا شدنش

www.takbook.com

میشود، در نهایت در سطح عمیقی از آگاهی هر کس میتواند پاسخها را از اعماق بی انتهای درونش به بیرون هدایت و کشف کند.

میپرسید چطور تشخیص دهیم که به جواب رسیده ایم؟ اینجا به جواب نمیرسید! شما تنها به جواب نزدیک میشوید و این میزان نزدیکی و دوری شما به جواب است که اهمیت دارد.

مطالب و نوشته های من پاسخ سوالات نیست، اینها برای بلند کردن افکار شما ، برای ایجاد سوال و خلق انرژی تفکر توسط شماست، بیداری به این شکل معنی میدهد.

www.takbook.com

((نقل یک داستان))

روزی تصمیم گرفتم که دیگر همه چیز را رها کنم. شغلم را، دوستانم را، زندگی ام را! به جنگلی رفتم تا برای آخرین بار با خدا صحبت کنم . به خدا گفتم: آیا می توانی دلیلی برای ادامه زندگی برایم بیاوری؟

و خدا گفت: بنگر ... آیا درخت سرخس و بامبو را می بینی؟ هنگامی که درخت بامبو و سرخس را آفریدم، به خوبی از آنها مراقبت نمودم و به آنها نور و مواد غذایی کافی رساندم. دیر زمانی نپایید که سرخس سر از خاک برآورد و تمام زمین را فرا گرفت اما از بامبو خبری نبود. من از او قطع امید نکردم. در دومین سال سرخسها بیشتر رشد کردند و زیبایی خیره کننده ای به زمین بخشیدند اما همچنان از بامبوها خبری نبود و من بامبوها را رها

www.takbook.com

نکردم. در سالهای سوم و چهارم نیز بامبوها رشد نکردند اما من باز از آنها قطع امید نکردم. در سال پنجم جوانه کوچکی از بامبو نمایان شد که در مقایسه با سرخس کوچک و کوتاه بود، اما با گذشت 6 ماه ارتفاع آن به بیش از 30 متر رسید. طی این 5 سال، ریشه های بامبو به اندازه کافی قوی شده بودند تا آنچه را برای زندگی به آن نیاز داشت را فراهم کنند.

آیا می دانی در تمامی این سالها که تو درگیر مبارزه با سختیها و مشکلات بودی در حقیقت ریشه هایت را مستحکم می ساختی؟ من در تمامی این مدت تو را رها نکردم همانگونه که بامبوها را رها نکردم. هرگز خودت را با دیگران مقایسه نکن، بامبو و سرخس دو گیاه متفاوتند اما هر دو به زیبایی جنگل کمک می کنند، زمان تو نیز که فرا برسد تو نیز رشد می کنی و قد می کشی.

از او پرسیدم : من چقدر قد می کشم؟

در پاسخ از من پرسید: بامبو چقدر رشد می کند؟

جواب دادم: هر چقدر که بتواند.

گفت: تو نیز باید رشد کنی و قد بکشی، هر اندازه که بتوانی و لیاقتش را داشته باشی. پس سعی کن آنقدر قد بکشی که خورشید راببینی، آنوقت دیگر اهمیتی ندارد که چقدر طول کشیده است تا ریشه هایت محکم شوند.

www.takbook.com

در این ویدئو کوتاه که لینک آن در صفحات فیسبوک و اینستاگرام من موجود است بهتر معنی جملاتی که میگویم را لمس و درک کنید. در اینجا گلبول سفیدی را میبینید که چطور هوشمندانه به دنبال باکتری کوچکی لابلای گلبولهای قرمز حرکت میکند تا سرانجام انرا دستگیر و غیر فعال کند، اتفاق ساده ای که هر روز در بدن شما در حال رخدادن هست و همه شما از کودکی با این مسائل آشنا هستید، ولی من میخواهم توجه شما را به هوش آن ذره میکروسکپی جلب کنم ، به زنده و فعال بودنش، قدرت تشخیص و حرکتی که ناشی از انرژی است ، انرژی تولیدی توسط مولد ذهن شما. تاکید مجدد میکنم به تفکر در مورد بدن و جسمتان که متشکل از میلیاردها سلول است ، سلولهایی اینجنین پویا و هوشمند و زنده، این هوش خود شما هستید.

وقتی عطسه میکنید به این فکر می افتید که در حال سرما خوردن هستید، اینجا اگر ذهنی اگاه و فکری قدرتمند داشته باشید به راحتی خواهید توانست از طریق فرمانهای ذهنی خود جسمتان را در کنترل خود بگیرید و با عدم باور به ابتلا به سرماخوردگی سلولها و گلبولهای شما خودبخود و بدون درگیر

www.takbook.com

گردن ذهنتان وظیفه نابودی ویروس مزاحم را به خوبی انجام میدهند، این عدم باور با گفتن جملاتی نظیر "من سرما نمیخورم و بیمار نمیشوم" کاملا متفاوت است چون این جملات یعنی پذیرفتن بیماری و شروع مبارزه برای آن که البته همچنان ولی با صرف انرژی زیادی میتواند از بیماری جلوگیری کند. اما شروع نگرانی و اضطراب از اینکه "ویروسی شدم" یا "نکند سرما بخورم" و حتی تصوراتی مربوط به آینده مانند "اگر مریض شدن باید مرخصی بگیرم" یا "بچه هایم مریض نشوند " عملا از نظر ذهنی بیماری را پذیرا شده اید و گلبولها را خلع سلاح کرده اید.

در مسائلی چون انرژی درمانی هم انرژی تنها نقش یک مسکن و آرامبخش و یا پنهان کردن بیماری از دید ذهن را ایفا میکند، نقش اصلی شفا در ذهن خود شماست، برای هرنوع بیماری حتی به ظاهر غیرقابل درمانش، این شما هستید که با باور غیر قابل درمان بودن یا نگرانی ها و ترسهای درونیتان هوش سلولی جسم خود را از کار میاندازید، تاکید میکنم این قدرت ذهنی در ناباوری بیماری و توانایی آن است ، نه در مبارزه یا تلقین به باور نکردنش، حالتی است که افکار شما را درگیر خودش نمیکند، آنقدر برای ذهنتان بی تفاوت هست که ارزش و اهمیتی برای فکر کردن به بیماری نمیدهد و نگرانی ای به خاطر حضورش در خود جای نمیدهد چون میداند و ایمان دارد آنچنان هوشمندی و توانایی و قدرت ابتکاری بر سلولهای بدن حکمفرما هست که خود اثری از آن بیماری برجای نخواهند گذاشت.

فراموش نکنید شما صرفا موجوداتی فیزیکی نیستید ، شما ترکیبی از فیزیکی و معنوی هستید که انتخاب میکنید ذهن بر ماده غلبه کند یا ماده بر ذهن.

www.takbook.com

پرسشی مطرح میشود که چطور میتوان از پس بیماریهای سختی چون سرطان برآمد؟

فهمیدن علت بیماری به منزله آگاهی پیدا کردن از چرایی بیماریست، به این مفهوم که وقتی درک میکنید که خود حقیقی ای بیرون از این فضای مجازی زندگی زمینی وجود دارد و رفتارها و عملکردهای خود شما هست که بازتاب بیرونی در جسم ایجاد میکند، از آن لحظه که بینش شما اصلاح میشود خودبخود تمرکز و توجه به جای بیماری به فرآیند زندگی، به چرایی بودن و نحوه ارتباطات با دیگران جلب میشود و هرچه این نگاه بهتر و عمیق تر میشود توجه به لحظات و جزئیات زندگی بیشتر و از توجه به بیماری کاسته و خودبخود محو خواهد شد چون این ذهن هست که به بیماری اجازه حضور و رشد

www.takbook.com

میدهد. معنی این بی توجهی به بیماری فریب دادن خودمان نیست بلکه حضور قلب و ذهن در جریان زندگی است، یک حضور درونی .

برای کسی که بیماری خودش را پذیرفته چنین تغییر نگرش سریعی کار دشواری هست چون به این نگاه عادت کرده اما اگر بتواند کمی زاویه به نگرش خود به هستی دهد با استمرار خواست قلبی به دریافت حقیقت، به تدریج این تغییر زاویه وسیعتر میشود و مسیر فکری اش از تاریکی به روشنایی سوق پیدا میکند. همه چیز ساده و در دسترس است، فقط باید خواست ، دید و حرکت کرد.

کاری که من در این صفحه و از ابتدا تاکنون شروع کردم با همین هدف بوده، به اینکه توجه و حضور دیگران را از موضوعات اشتباه در زندگی به مفاهیم حقیقی و اصلی سوق دهم تا افراد خود، با نگاهی درست و عمیق بتوانند حقیقت را کشف کنند.

www.takbook.com

استفاده از نمادها و اشکال و اعداد در آیین ها و مراسم چه آن مراسمی که شیطان پرستی خوانده میشود و چه فرائضی که در خداپرستی اجرا میشود تغییری در فرآیند و جریان زندگی ایجاد نمیکند، این توانایی ذهنی متصل به روح است که بر عالم تاثیر گذار است و اعداد و اشکال بازتاب آن قدرتهای ذهنی هستند یعنی نمی توانید از نتیجه به مبدا حرکت کنید بلکه این مبدا است که نتیجه را ایجاد میکند، مثلا نمی توانید با نمادگرایی و یا با استفاده از عدد 11 به آگاهی و توانایی های متصل به آن برسید، بلکه با ظهور آگاهی در وجودتان است که 11 بازتاب می یابد.

نمی توانید در مراسمی چه خداپرستی اطلاق شود چه شیطان پرستی با بکار بردن اشکال هندسی و دعانویسی یا نفرینها تاثیری بر عالم بگذارید، تنها با این کار در حال تقلید از کاری یا چیزی هستید که بر آن اشرافی ندارید،

www.takbook.com

این حضور آگاهی است که شما را قادر میسازد با جاری کردن دعا انرژی را در جریان عالم به چرخش وادار کنید و یا برعکس ترس و عدم حضور آگاهی است که به تاریکی مجال بروز میدهد.

نمی توانید با تقلید از رفتارهای آگاهان به آگاهی برسید، با برپایی مراسم و رفتارهای نمایشی نه شیطانی حضور پیدا میکند و نه خدایی، در هر آیین و مذهبی که هستید، هر دعا و نمازی که میخوانید، هر آیین و رسمی که برپا میکنید، اگر با آموزش و نگاه کردن به حرکات و اجرای آنهاست جز تقلید کاری نمیکنید، آنکه چنین حرکاتی از ابتدا کرده به دلیل حضور آگاهی ناخودآگاه و در پی رفتار درونی خویش انجامش داده و دیگران تنها در حال نگریستن رفتار ظاهری او همان کارها را کرده اند و این رفتار تقلیدی است که همچنان ادامه پیدا کرده، باید خود او باشی و اگر بر خاک می افتی و تعظیمی میکنی، اگر آوازی میخوانی، اگر می ایستی یا میدوی به خاطر درک حضور خواهد بود و نه به خاطر آنچه از کودکی یاد گرفتی و تصور میکنی با انجام همان رفتارها به جایگاه خاصی خواهی رسید، تو در جایگاه خود واقعیت تا بی نهایت زمان برای توقف و سکوت و ذکر خدا وقت داری اما حالا و در این زندگی باید دعای واقعی بخوانی و مراسم و آیینی حقیقی را اجرا کنی اگر واقعا میخواهی ایمان بیاوری.

آن سمفونی زندگیست.

www.takbook.com

حتما با شبیه ساز پرواز آشنا هستید، اتاقکی که تمام شرایط پرواز را به صورت مجازی برای خلبان شبیه سازی میکند، ممکن است خلبان بارها تمرین برخواستن و فرود و مواجهه با شرایط خطر و اضطراری را در آن تجربه و با موفقیت گذرانده باشد و یقین بداند که در یک پرواز واقعی نیز به همان صورت عمل خواهد کرد، اما با قرار گرفتن در پروازی حقیقی شرایط میتواند به گونه ای دیگر پیش رود حتی اگر تمام رویدادها عینا شبیه تمرین مجازی رخ دهد شاید فقط به این دلیل که اینبار خلبان از لحاظ روانی میداند در پرواز حقیقی است و واقعا بر فراز آسمان قرار دارد که هر اشتباه او میتواند منجر به حادثه یا تغییر مسیر شود.

قبلا گفته بودم که برخی صحنه های آشنا در زندگی به دلیل مروری بوده که بر آن رویدادها داشته اید، اینجا از نظر روحی در ناخودآگاهتان میدانید که این یک اجرای حقیقی از زندگیست و نه یک تمرین و مرور، پس میتوانید رفتاری مغایر با آنچه در تمرینها و مرورهای خود داشتید انجام دهید، و رفتاری که شما انتخاب میکنید بر حسب سرشت درونی است که آنرا پرورش دادید.

www.takbook.com

دنیا آرام است ،

آدمها نا آرام.

عالم در سکوت است ،

هویتها در هیاهو.

تیرگی ها و روشنایی ها در حال بروز هستند ،

شاید آنکه او را معتقد میدانستی در حال برونفکنی تیرگی درون خویش در تاریکی باشد و آنکه ایمانش را میسنجیدی تو را به روشنایی دعوت میکند .

www.takbook.com

روح ها در حال خودنمایی خویش هستند به جای معرفی یک شخصیت ساختگی از خود!

در میان اینهمه خشونت تو برونفکنی روح ها در اجسامشان را میبینی، یا چون تاول چرکین خود را در آدمی نشان میدهد یا چون جوانه ای که در حال شکوفه زدن .

اینجا دنیاست ، جایی که همه ارتعاشات در هم تنیده اند.

برخی آنرا فقط برای خود میخواهند پس تاریکش میکنند تا دیگران آنرا نبینند و نیابند ، برخی آنرا با همه و برای همه میخواهند پس روشنش میکنند تا همه ببینند و بیابند.

www.takbook.com

پول ... همه در جستجوی پول هستند تعارفی در این نیست، ولی تفاوت در دیدگاه انسانهاست. متاسفانه غالب اکثریت انسانها به پول بعنوان هدف زندگی ، هدف کار و فعالیت روزانه و یا برتری منفعت شخصی خود نگاه میکنند، دیدگاهها به سمت پول پرستی میل دارد، بخشی از این افراد تا به آن حد در این پرستش غرق میشوند که به دزدیها و قساوتها و جنایتها سوق پیدا میکنند و پول برای آنها عامل چرخش انسانیت به تاریکی شده، اکنون محور صحبتم این بخش تاریک و اینگونه انسانها نیستند که آنها به سادگی مفاهیم را درک نخواهند کرد، اشاره من به زندگی روزمره و معمولی بشری است.

اشتباه نکنید! همان اشتباهی که در برداشت از سخن گذشتگان شده، منظور دوری از پول یا لعن و نفرین کردن آن نیست. مساله در وابستگی یا عدم وابستگی به پول است. اینکه هدف شما از زندگی "بدست آوردن پول"

www.takbook.com

باشد با هر نیتی که در پس آن باشد خواه پس انداز باشد یا سیر کردن شکم یا خرید یک کالا، حتی اگر خود را قانع کنید که برای مدتی به این هدف در زندگی به جلو بروید تا پس از کسب پول به بخشهای دیگر زندگی توجه کنید و خود واقعیتان را جستجو کنید هرگز به آن پایان نخواهید رسید، هدف کسب پول برایتان بزرگ و بزرگتر خواهد شد، زمان بیشتری از شما را هدر خواهد داد و ذهن را چنان در رسیدن به پول و آرزوها و رویاها مشغول خواهد کرد که قلب کارایی معنوی خود را از دست خواهد داد. شما ، خود را ، دیگران را ، زندگی را فراموش خواهید کرد.

شمای کاسب،کارمند،کارگر، تاجر، مهندس و پزشک، معمار و استاد و هر شاغل دیگری که از محل کاری که انجام میدهید درآمدی کسب میکنید، کار میکنید تا پول بدست بیاورید؟ یا کار میکنید تا در هر روز کاری یک تجربه جدید، فکر جدید، دیداری جدید، تغییر و کشفی جدید را بدست آورید و همزمان بابت آن درآمدی نیز کسب کنید؟ اگر از گروه اول هستید که بسیاری در سراسر عالم هستند وضعیتی چون اسیری در دنیایی بسیار کوچک و غیرواقعی را دارید ، برای درک واقعیت و دنیای عظیمی که در دل این دنیای کوچک پنهان است باید بتوانید در گروه دوم قرار بگیرید.

می خواهید ثروتمند باشید ، هیچ ایرادی نیست ، رازش در بیتفاوتی است، نسبت به بدست آوردن پول و راههای رسیدن به آن بی تفاوت باشید ، زندگی خود را رو به جلو طی کنید و به سمت بدست آوردن پول بروید اما آنرا هدف مقابل خود نگیرید، وابسته به چنین هدفی ، به پول نشوید ، خود زندگی را بعنوان یک مسیر با چالهایش ، با پول و بی پولیهایش ببینید، گاهی بی پولی موجب ایجاد یک حرکت خلاق و جرقه ای ، موجب یک تغییر در زندگی ، موجب بازشدن یک دریچه و نگاه جدید میشود، پول را هم بعنوان یک موضوع ساده در جریان زندگی ببینید به صورت یک وسیله جهت دستیابی به اهدافی که منجر به شناخت شما از خود و دیگران میشود.

www.takbook.com

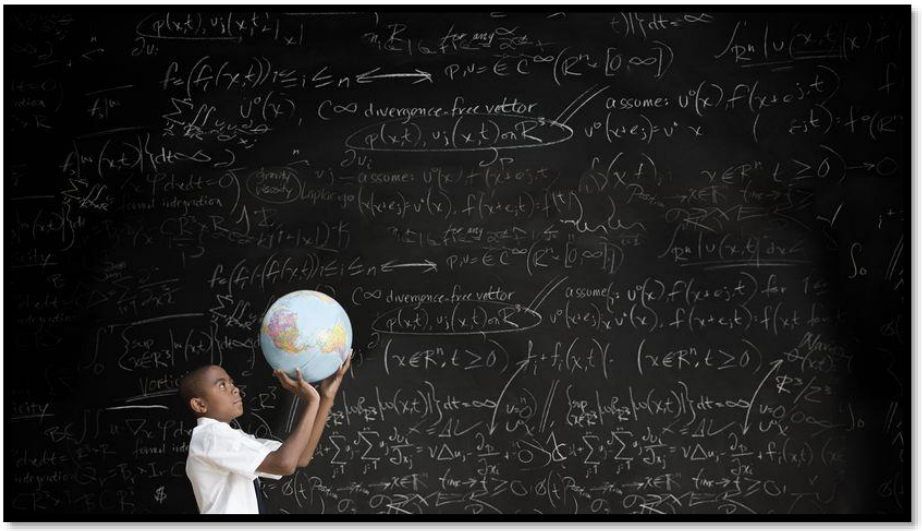

اثری که در زندگی از خودت بر جا میگذاری فقط در تاریخ ثبت نمیشود بلکه با تو و همراه تو در جهان حقیقی خواهد بود.

آوازی که خواندی و آهنگی که ساختی ، اختراعی که کردی و زندگی که نجات دادی، هرکاری که کردی و سالها و قرنها بعد از تو انسانهای دیگری بیایند و به خاطر شنیدن آوازی که خواندی و احساس دلنشینی که به آنها دادی، به خاطر وسیله ای که ساختی و آرامشی برایشان فراهم کردی، به خاطر احساس خوبی که بابت مکان یا اثری که ایجاد کرده بودی و به آنها دادی تو را به یاد بیاورند، آن احساس آن آدمها به تو منتقل میشود و همچون منبع یک جریان نیرومند در وجودت گسترش پیدا میکند، اینها منابع سرمایه گذاری تو در دنیا هستند که همیشه با تو میمانند و تو از آنها بالاترین سودها را میبری.

www.takbook.com

برعکس این نیز صادق است، ظلمی که به مردم میکنی، دروغهایی که میگویی، جنایاتی که میکنی، تمام آن کارهایی که باعث می شود حتی در زمانهای دور پس از تو مردمان دیگر به خاطر اثرات بدی که تو به زندگی و نسلهای پس از آن وارد کردی از تو به بدی یاد کنند تو را در جهان حقیقی رها نخواهند کرد، هرچه اثر منفی بزرگتر و عمیقتری از خود به جا بگذاری روند رهایی خودت را سخت تر خواهی کرد.

www.takbook.com

گاهی جملات زیبا یا امیدوارکننده ای مانند اینکه افراد هم فرکانس همدیگر را جذب کرده و پیدا میکنند را میبینیم و لایک و تحسین و تاییدی میکنیم و رد میشویم ، اما برای هرچه میبینیم و میشنویم ابتدا باید تاملی کنیم. چنین ادعاهایی منشایی از آگاهی و تطابقی با فلسفه زندگی ندارد، اتفاقا هویتهای هم فرکانس اینجا در این جهان پراکنده گردیده و با هویتهایی با فرکانسهای دیگر بالاتر و پایین تر از خود در هم آمیخته اند تا تضادها از ذات روحی هر هویت در اثر برخورد و تداخل تفاوت فرکانسها آشکار شود، پر جنب و جوش ترین موقعیتها و چالشها در چنین فضایی میسر هست، یادآوری میکنم همه ما،همه ما از قبل و با آگاهی وارد چنین فضای درهم و متداخلی شده ایم پس حالا نباید در پی چرایی اش باشیم، باید در پی چگونگی طی

www.takbook.com

و عبور از آن باشیم. همین تفاضل فرکانسهاست که هم میتواند دافعه و هم جاذبه در دیگری ایجاد کند،چون هر فردی برای ترمیم یا تکمیل بخشی از وجود خویش احساس نیاز به حضور دیگری در خود را می یابد، این بحث از هیجانات مقطعی دو نفر به یکدیگر بر حسب قضاوتهای زیبایی ها و جذابیتهای ظاهری جداست، آنچه میگویم مربوط به احساس عمیق درونیست.

www.takbook.com

این پست تجربه نزدیک به مرگ انجی فنیمور پس از خودکشی است. من همه این توصیفات را قبلا در کتابم به آگاهی رسانده بودم اما شنیدن همان توصیفات با همان جزئیات از زبان کسی که به آن آگاهی نداشته ولی آنرا تجربه کرده میتواند برای برخی مفید و مروری دیگر باشد.

انجی فنیمور (Angie Fenimore) در بچگی دچار اذیت و آزار فراوان شده بود. هنگامی که او یک کودک خردسال بود مادر او خانواده را ترک کرده و از منزل

www.takbook.com

رفته بود. او که خود یک کودک بود باید از برادر و خواهرهای کوچکترش مراقبت می کرد که علاوه بر همهٔ اینها مورد تجاوز جنسی هم قرار گرفت. تمامی اینها احساس بی ارزشی و تهی بودن عمیقی به انجی دادند که در سنین بالاتر و حتی بعد از ازدواج و مادر شدن او نیز از بین نرفتند. تا بالاخره انجی در اثر ناراحتی و افسردگی شدید در سال 1991 با خوردن قرص دست به خودکشی زد. ولی خود کشی انجی برعکس تصورش او را از دردهائی که سعی می کرد از آن بگریزد رها نکرد. او به سرائی تاریک و تنها و افسرده رفت که درد ماندن در آنجا به مراتب از دردی که در زندگی تجربه کرده بود سخت تر بود. ولی او به طور معجزه آسائی با نگرشی متفاوت به خود و ایمانی تجدید شده به زندگی بازگشت، او در کتاب خود به نام ماوراء تاریکی (Beyond the Darkness) چنین می‌گوید:

"... من در حال حرکت به سطح دیگری بودم و احساس می کردم از بدنم جدا می شوم. در این حال صدای وزوزی می شنیدم که در حال بلندتر شدن بود و به تدریج به صدای یک سوت تبدیل می شد. متوجه شدم که در پیش روی من صفحهٔ بزرگی گسترده شد و بر روی آن زندگی من از زمان بچگی تا موقعی که روی صندلی در حال مردن بودم به صورت سه بعدی به نمایش درآمد. من هر عمل خود را از زاویه‌های مختلف می‌دیدم و از تمام جهات آن را درک می‌کردم. من دقیقاً حس می‌کردم که چگونه عمل من روی هر کسی که با من تماس یا ارتباطی داشته اثر گذاشته و چه احساسی در او بوجود آورده است. هرچه به آخر زندگیم نزدیکتر می‌شد، صحنه‌ها سریعتر می‌گذشتند، ولی با این حال من تمام آنها را کاملاً جذب می‌کردم.

www.takbook.com

ناگهان مرور زندگی من متوقف شد و من خود را در تاریکی عمیقی یافتم که در تمام جهات ادامه داشت و انتهائی در آن نبود. آن تنها یک تاریکی نبود، بلکه تهی بودن و نبود نور و کاملاً فراگیر بود. با اینکه تاریکی عمیقی در آنجا بود می توانستم ببینم. در سمت راست من گروهی از جوانان بودند. پیش خود فکر کردم که ما باید خودکشی کرده ها باشیم. صدای فکر من در آنجا منعکس می شد ولی من مطمئن نبودم که آیا کسی آن را شنید یا نه. تا برگشتم و در کنار خود مردی را دیدم که به کندی و سردی نگاهی به من انداخت و سپس به جلو نگاه کرد و به راه رفتن بی هدف و افسردهٔ خود ادامه داد. در نگاه او هیچ اثری از احساس و گرمی و هوشمندی نبود. او و تمام کسانی که در تاریکی آنجا معلق بودند، در بهت ای خالی و بدون اندیشه به سر می بردند. سپس به دختر جوانی برخورد کردم که او نیز بی تفاوت از کنار من عبور کرده و به مسیر بی هدف خود ادامه داد. مانند بقیه آنها، نگاه خیره ولی خالی و بدون احساس او به هیچ نقطهٔ خاصی نبود. می‌دانستم که در سطح و مرحله‌ای از جهنم هستم، ولی اینجا مانند جهنمی که فکر می‌کردم پر از آتش نبود. مردان و زنان از سنین مختلف، به استثناء کودکان را در آنجا می‌دیدم. می‌توانستم حس کنم که این تاریکی از عمق درون آنها منشأ شده و آنها را احاطه کرده است. آنها امکان ارتباط برقرار کردن با یکدیگر را داشتند، ولی غرق بودن در دنیای بدبختی و نکبت خود، و تاریکی که آنها را احاطه کرده بود، آنها را از این کار عاجز نموده بود. به مرد مسنی برخورد کردم که به نظر حدود 60 ساله می‌آمد و به طور رقت انگیزی روی زمین نشسته بود. چشمان او مطلقاً از احساس و ادراک خالی بودند. از او هیچ گرمی و احساسی صادر نمی‌شد، حتی احساس ترحم به خود. من اینطور فهمیدم که او هر آنچه را که آنجا برای دانستن بوده جذب نموده، و دیگر فکر او متوقف

www.takbook.com

شده است. او کاملاً از درون خشک شده بود و نا امیدانه و بی هدف انتظار می‌کشید. من می‌دانستم که روح او برای ابدیت در آنجا پوسیده است و من مطمئن بودم که او نیز مرتکب خود کشی شده است.

احساس کامل تنهائی در من رو به فزونی بود. حتی دریافت خشم یا شنیدن دشنام از کسی، هر چند ناخوشایند، نوعی از ارتباط است. ولی در این مکان تنها و خالی امکان برقراری هیچ ارتباطی نبود و وحشت تنهائی غیر قابل تحمل می‌نمود. ناگهان من صدائی بسیار قدرتمند را شنیدم که خشمی در آن بود که می‌توانست جهانی را نابود کند. صدا به من گفت: "آیا این همان چیزی است که واقعاً می‌خواهی؟" این صدا از نقطه‌ای دور دست و نورانی می‌آمد و به تدریج بزرگتر می‌شد تا به جائی که مانند خورشیدی در پشت قفای تاریکی که ما را احاطه کرده بود قرار گرفت. با اینکه درخشندگی آن از خورشید به مراتب بیشتر بود، نه تنها چشم من را آزار نمی‌داد، بلکه به من آرامش می‌داد. او وجودی از جنس نور بود، نه اینکه تنها از خود نور متشعشع کند یا از درون نورانی باشد، بلکه نوری که دارای جوهره و بعد بود، زیباترین و با شکوه ترین و عاشقانه‌ترین جوهره‌ای که می‌توان تصور آن را کرد. تمامی زیبائی، عشق و خوبی در نور او بود. من می‌توانستم ببینم که کسان دیگری که در آنجا بودند نمی‌توانستند این نور را ببینند. نور به من (از طریق فکر) گفت: "آیا واقعاً همین را می‌خواهی؟ آیا نمی‌دانی که این بدترین کاری است که می‌توانستی مرتکب شوی؟". من می‌توانستم حس کنم که او از من خشمگین است، نه تنها به خاطر اینکه تسلیم سختیها شده و خود کشی کرده بودم، بلکه به این علت که خود را از او و هدایت او بریده بودم. من جواب دادم که آخر زندگی من خیلی سخت بود. ارتباط ما چنان سریع بود که قبل

www.takbook.com

از اینکه کلام در فکر من کاملاً شکل بگیرد جواب آن را از او آناً دریافت می‌کردم. او گفت: "تو فکر می‌کنی زندگیت سخت بود؟ آن سختی در مقابل آنچه که به خاطر خودکشی در انتظار توست هیچ است! زندگی سخت است و تو نمی‌توانی از آن قسمتهائی که نمی‌خواهی صرفنظر کنی. همهٔ ما آن را تجربه کرده‌ایم. تو باید لیاقت آنچه را که دریافت می‌کنی در خود بوجود آوری."

به تدریج من متوجهٔ حضور وجود دیگری که بسیار پر قدرت ولی آرام و مهربان بود در کنار خود شدم که او نیز از جنس نور بود.

اینطور احساس کردم که او همواره آنجا بوده، ولی من تازه توانائی دیدن او را کسب کرده بودم. توانائی من برای دیدن به خواست من برای باور کردن بستگی داشت. من احساس کردم که او نه تنها تمام زندگی و دردهای من را دقیقاً می‌فهمد، مانند آنکه خود آنها را تجربه کرده است، بلکه او دقیقاً هدایت من و نتایج اعمال من را می‌دانست. من می‌فهمیدم که کجا را به اشتباه رفته‌ام، من در وجود او شک کرده بودم، و او را حقیقت نمی‌دانستم. او می‌خواست که مرا در آغوش بگیرد و به من آرامش ببخشد، ولی پاسخ من به درسهای زندگی ما را از هم جدا کرده بود. او در تمام طول زندگی با من بود، ولی من از اینکه او را باور کنم و به او اعتماد کنم ممانعت ورزیده بودم. حال می‌دیدم که تمامی سختیهائی که در زندگی تحمل کرده بودم بسیار موقتی و برای خیری بزرگتر بوده است. از بستر سخت ترین تراژدی‌ها رشد انسانی می‌تواند جوانه بزند.

من متوجه شدم که چطور با ضعفهای خودم باعث درد و سختی نزدیکان و عزیزانم شده بودم. ولی بدتر از آن، اکنون با خودکشی شبکه‌ای از ارتباط بین

www.takbook.com

انسانها را نابود کرده بودم و شاید روی زندگی بسیاری اثر منفی گذاشته بودم، چرا که همهٔ ما به هم متصلیم. شمه‌ای از آیندهٔ فرزندانم به من نشان داده شد و دیدم که چگونه خودکشی من بخصوص روی زندگی آنها اثر منفی زیادی خواهد داشت. به ویژه پسر بزرگترم که در آینده بخاطر اثری که خودکشی من روی زندگی او داشته، تصمیماتی خواهد گرفت که او را از منظور الهی او برای زندگیش دور خواهد کرد. برای من شمه‌ای از عشق خدا به فرزندانم آشکار شد، و اینکه با بی اهمیت شمردن زندگیم و سرنوشت آنها، در حقیقت با ارادهٔ مقدس الهی بازی می‌کنم. فهمیدم که خودکشی من روی زندگی بسیاری که حتی آنها را نمی‌شناسم و ملاقات نکرده و نخواهم کرد بصورت مستقیم یا غیر مستقیم اثر منفی خواهد داشت. دیدم که با خودکشی کردن، من درد و خشمی را به درون وجود عزیزان و اطرافیانم تزریق می کنم که توانائی آنها برای عشق ورزیدن و خوبی کردن به دیگران را محدود خواهد کرد و می بایست پاسخ گوی این رفتار خودخواهانه ام باشم. فهمیدم که علت حضور من در آن تاریکی و تنهائی این بود که بزرگی اشتباه خود را کاملاً درک کنم و تا موقعی که حقیقتاً اراده کنم که نور را ببینم و قلب خود را برای آن باز کنم آن تاریکی ادامه خواهد داشت. ولی این سؤال برای من پیش آمد که چرا من؟ چرا به من این امکان داده شده بود که نور خدا را ببینم و جذب کنم، در حالی که مردی که در کنار من بود این توانائی را نداشت؟ به من پاسخ داده شد که علت آن خواستن است! به محض اینکه خواستم وجود خدا را قبول کنم، توانستم نور را ببینم. خواستن و توانستن یک چیز هستند. تمام کسانی که دور و اطراف من بودند در درجات مختلفی از خواستن بودند، و شاید بعضی از آنها نیز مانند من با نور سخن می گفتند. توقف من در تاریکی می توانست تنها یک لحظه، یا هزاران هزار سال به طول

www.takbook.com

انجامد، بسته به اینکه چقدر طول می کشید که به نقطهٔ خواستنم برای دیدن نور برسم.

اکنون با دریافت نور بیشتر چشمان معنوی من بیناتر گشتند و می توانستم بعد دیگری را در آن فضای تاریک رؤیت کنم و دیدم که موجودات نورانی بی شماری در اطراف من هستند.

جهنم گرچه یک بعد است، بیشتر حالتی از ضمیر است. وقتی می میریم، به آنجائی می رویم که ضمیر ما آنجاست و با آنانی خواهیم بود که مانند ما فکر می کنند. من در حقیقت قبل از مرگم هم در جهنم درون خود بودم بدون اینکه متوجه آن باشم. توقف ما روی زمین در مقابل ابدیت حقیقت تنها مانند یک لحظه کوتاه و یک چشم به هم زدن است، ولی با وجود آن، این لحظه بسیار حیاتی و برای رشد روحی ما سرنوشت ساز است. به تدریج من از سطح آن مکان تاریک بالاتر آمده و می توانستم آنجا را از بالا ببینم. من دیگر مانند آن ارواح تاریک و گم شده فکر نمی کردم و می خواستم زندگی کنم.

دوباره همان انرژی پرقدرتی که من را به آن مکان آورده بود برای نجات من از آنجا به سراغم آمد و من را با خود برد. با احساس سرعتی بسیار زیاد از تاریکی دور شده و به بدنم که روی کاناپه افتاده بود بازگشتم".

www.takbook.com

بخشش و مهربانی با فکر کردن بدست نمی آید ، بخشندگی ، محبت ، عشق ...اینها صرفا کلمات هستند و مهربانی کردن و عشق ورزیدن نیز آموزه ها هستند ، مهربانی و عاشقی را باید در وجودت بیابی، اگر با گفته من یا دیگری ، با جملات یک کتاب ، با پند و اندرز یا با ترس و تهدید خواستی که مهر بورزی در حال اجرای شویی با کلمات هستی. اما همین کلمات در بزنگاه های زندگی در مقابلت به گونه ای قرار میگیرند که تو باید آنرا در همانجا بوجود بیاوری درست آنزمانی که تو انتظار حضورش را نداری ، همان زمانی که تو خودت هستی و شویی در کار نیست، همان جایی که در موردش فکری نداشتی ، آن موقعیت ها گاهی در برابر کارهایی که تو قصد انجامش را داری بسیار کوچک و بی اهمیت نشان داده میشوند و تو ممکن است به سادگی از آن عبور کنی اما آنجا همان نقطه ای هست که وجودت در حال برونفکنی خویش است.

www.takbook.com

معنویت با دستور العمل محقق نمیشود ، عروج و ارتقا روحی شما با آموزش و اجرا رخ نمیدهد ، عشق ، محبت ، بخشش ، گذشت ، همه آنچه موجب عظمت شما میشود با گفتن و خواندن به عینیت نمی رسد، باید خود آن شوی ، باید همچون آن جوانه ای شوی که از درون وجودت شکفته میشود ، زمانی تو نوری را میبینی و با دیدنش به وجد می آیی ، تو از بیرون عظمت نور را درک میکنی و مست احساسی که به تو میبخشد میشوی ، با تو هستم ای روح ، تکرار نکن ، تقلید نکن ، تو باید خود از درون با نور شکافته و به نور شکفته شوی ...

www.takbook.com

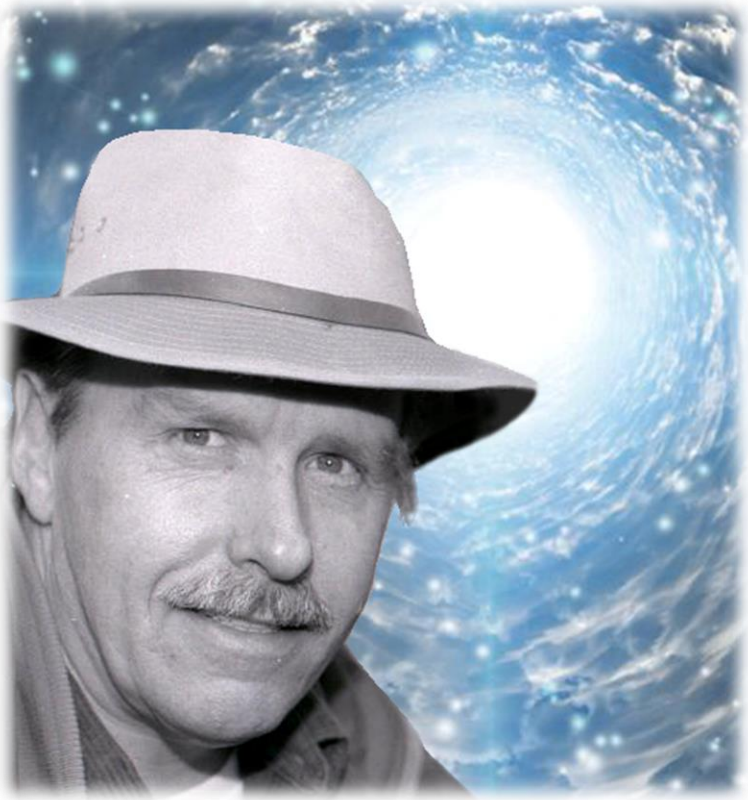

رونالد کروگر (Ronald Kruger) در کتاب "خیری بالاتر" در مورد تجربهٔ خود که در سن پانزده سالگی در اثر تصادف رانندگی اتفاق افتاد می گوید. تجربهٔ او در دههٔ 1950، قبل از اینکه اصطلاح تجربهٔ نزدیک به مرگ برای این پدیده استفاده شود اتفاق افتاده بود. او می گوید که بیست سال طول کشید تا این شهامت را پیدا کند که راجع به تجربهٔ خود برای عموم را بگوید. وی اینگونه می نویسد:

...ناگهان من خود را شناور در هوا و نزدیک سقف اتاق عمل و فوق العاده هوشیار یافتم، بیش از آن که در زندگی هوشیار بودم. من کاملاً از تردید و

www.takbook.com

نگرانی ها و مزاحمت های حواس پنج گانه و محدودیت های فیزیکی رها شده بودم. در آن موقع این برای من کاملاً عادی می نمود. من دکتر و دو پرستار که با تلاش زیاد بر روی یک بدن مجروح و خونین کار می کردند را از بالا می‌دیدم ،نزدیک تر رفتم و متوجه شدم که بدنی که روی آن کار می‌کنند بدن من است. در آن موقع تازه متوجه شدم که مرده‌ام و واقعیت این است که از این مسئله خوشحال شدم. من فقط بعد از دقت کردن توانستم بدنم را بشناسم زیرا بدنی مرده و بدون روح خصائص منحصر بفرد چندانی ندارد در حقیقت بیشتر خصائصی که ما در چهره و بدن انسانها می بینیم اغراق ذهن ما است که عادت آن ایجاد جدائی و مرز کشیدن بین ما و جهان اطراف ماست. وقتی ما می‌میریم و متوجه ارتباط جهانی خود با تمام انسانها و نیروی حیات واحدی که درهمهٔ ما جریان دارد می‌شویم، این خصائص منحصر به فرد کمرنگ تر شده و جای خود را به فرم کلی یک آدم می‌دهند.

من از آنچه می‌دیدم خوشحال بودم و بدن روی تخت افتاده برای من هیچ اهمیتی نداشت، من میتوانستم همانطور که یک ابزار شکسته را دور می اندازم آنرا فراموش کنم. در پانزده سال زندگیم من همیشه از نظر بدنی فعال و سالم بودم ولی تا کنون احساسی به این خوبی نداشتم. هیچ احساسی روی زمین حتی با کمک مواد شیمیائی و مخدر معادل یا شبیه با این احساس نیست. بهترین شکلی که می توانم آنرا توضیح دهم این است که احساس بهترین روز زندگیتان در مقابل آن مانند دردی غیر قابل تحمل است.

احساسم آرامشی فوق العاده و عدم هر گونه ترس و نگرانی به طور مطلق بود و یک پارچگی و خلوصی عمیق در ذره ذرهٔ وجود من جریان داشت گوئی هر چیز تاریک، نگران کننده، ترس آور، و مغشوش در آن تکه گوشتی که روی تخت بود جا مانده بود. از بین رفتن حواس پنج گانهٔ ما در مردن رحمتی است

www.takbook.com

زیرا ما را با احساس و ضمیر حقیقیمان تنها میگذارد، بدون دخالت و اغتشاش منیت ما و میل آن برای بقا و در هم ریختگی افکارمان. عجیب است که همان چیزهائی که زندگی در دنیا را ممکن می‌سازند، زندگی را درد آور می‌کنند، بودا راست می گفت که زندگی رنج کشیدن است. تا وقتی که ما در دنیا هستیم اسیر دردها و لذت ها و تحریکات درون خود هستیم. شاید طوری که من در این باره توضیح دادم آن را مانند احساس نبودن و عدم تدائی کند در حالی که این احساس آرامش، امنیت، و درکی بسیار عمیق و جهانی است. دید منیت ما از دنیای پیرامون ما در حقیقت یک توهم جمعی و مشترک بین ما است، بدون خواسته و میل بودن، نبودن نیست بلکه احساسی است که در آن به تمام خواسته‌های خود رسیده ایم.

من در آن لحظه به خواهر و برادرانم و پدر و مادرم فکر کردم و می‌توانستم تمام دردها و مشکلات آنها را درک کنم و می‌فهمیدم که تمامی آنها راه حلی ساده دارد ولی همچنین می‌فهمیدم که آنها باید خود راه خود را پیدا کنند. اگر کسی خوشحالی را مانند یک هدیه و کورکورانه به شما بدهد خالی و بی مفهوم خواهد بود.

در همان حال که من بالای بدنم معلق بودم احساس کردم نیروئی خارق العاده از بالا من را به سوی خود می خواند. کافی بود که اراده کنم و خود را به دست این نیرو بسپارم و بگذارم مرا به سوی خود جذب کند. به محض این که توجهم را به این نیرو معطوف کردم شروع به صعود نمودم و سقف اتاق از جلوی من ناپدید شد. صدائی کوتاهی شنیدم مانند آزاد شدن هوا در یک خلاء و آناً خودم را در بعدی دیگر یافتم، من این بعد را "بعد آسمانی" می‌نامم. در این بعد، وسعت بی انتهائی از نوری زیبا و با شکوه هر چیزی را احاطه و

www.takbook.com

پر کرده بود، این نور به طور یکسان در همه جا بود و با آن میدان نیرو که مرا به این سوی کشید یکی شده بود.

در جلوی من گروهی از ارواح حدوداً بین 50 تا 100، ایستاده بودند. هر کدام به نوعی هویت خود را داشتند ولی درعین حال همه بخشی از یکدیگر بودند و مجموعاً وجودی واحد را تشکیل می دادند. من درک کردم که اینها همگی زندگی‌های قبلی من هستند، صورتهای آنها آدم گونه بود ولی از شانه به پائین فرم آنها به تدریج محو میشد. هر دو جنس مرد و زن و ملیتهای مختلف را می توانستم درآنها ببینم. زندگی ای که هر روح انجام داده بود برای تمام گروه حیاتی و مهم بود و تجربه و معرفت حاصل از هر زندگی توسط همه جذب میشد و هیچ تمایزی در افکار و منش بین آنها وجود نداشت. هر روح تمام تجربه و دانش حاصل از زندگی خود را با همه به اشتراک می‌گذاشت که در کل جزو ضمیری واحد می‌شد. من آنها بودم و آنها من بودند. آنها با من بطور واحد مکالمه می‌کردند و نه مجزا و آن هم از طریق فکر و نه کلام. مکالمهٔ ما با فهمی کامل و بدون امکان اشتباه در درک و بیان و یا اختلاف سطح فهم صورت می‌گرفت.

کلمات برای بیان حقیقت ابتدائی و غیر قابل اطمینان هستند، ما کلمات را برای این اختراع کرده‌ایم که هر چیز را نام گذاری کنیم و تمایز و فاصله ها را شرح دهیم به خاطر همین هم کلمات برای بیان حقیقت در بعدی بالاتر غیر قابل استفاده هستند. ما در روی زمین سعی می‌کنیم مفاهیمی مانند یگانگی و وحدت را با کلماتی که برای شرح تمایزها درست شده اند توضیح دهیم که امری غیر ممکن است. جدائی موقتی ما روی زمین از ارتباط با عشقی بی انتها، علت تنهائی و ترسها و قضاوتهای ما در اینجاست. از آنجائی که ما تمام اعتماد خود را روی زمین به حواس فیزیکی و پدیده هائی

www.takbook.com

که از طریق آنها حس میکنیم و هوش فکری خود و علمی که با آن ایجاد کرده‌ایم می دهیم محکوم به این هستیم که واقعیت زندگی زمین را آنگونه که ساخته و پرداخته‌ایم تجربه کنیم. ولی آگاهی به این که در بعد بالاتر همه چیز بینهایت است و آگاهی به جایگاه خود در این عرصهٔ بینهایت به آدمی احساس امنیتی غیر قابل خدشه و تردید می‌دهد. در این بعد نیازی به استراحت و غذا و چیزهای دیگر نیست زیرا تمام نیازها با نیروی خارق العادهٔ عشق تأمین می‌شود. این عشق چنان قدرتمند است که هر چیز دیگر در برابر آن بی اهمیت است. نیروی این عشق به مراتب بالاتر از تعریفات خود محورانهٔ ما از احساسات است بلکه خودِ نیروی حیات و تمامی آفرینش است.

تنها هدف زندگی رشد روحی است، درک عشق بی نهایت و بی قید و شرط جهانی، و جواب به اسرار آمیزترین سوال در جهان این است: "خدا عشق است و عشق خداست..."

در آن جا زندگی من برای من باز بینی و مرور شد. در باز بینی زندگی ما صحنه‌های مهم از زندگی خود را می‌بینیم و آنگونه که عملکرد ما دیگران را تحت تأثیر قرار داده است و درد و ناراحتی یا خوشحالی و مهری که در دیگران ایجاد کرده است را حقیقتاً حس می‌کنیم و خود مفعول اعمال خود می شویم.

منظور از باز بینی زندگی تنبیه نیست بلکه ایجاد بصیرت و دید در مورد نتایج تصمیمات و اعمال ماست تا بتوانیم نسبت به دیگران شفقت بیشتری حس کنیم. همچنین به من بعضی از اتفاقات ممکن در آینده نشان داده شدند. باید بگویم که تمامی اتفاقات آینده از قبل توسط خدا معین نشده‌اند و حقیقتاً آینده به تصمیم و عملکرد فردی و گروهی ما بستگی دارد. البته کلیت آینده تعیین شده است ولی آنچه در این مسیر رخ می دهد به انتخاب فردی و

www.takbook.com

جمعی ما وابسته است. با این حال ما آگاهی بسیار کوچکی از قوانین علت و معلول در جهان داریم در حالی که خدا که خود خالق این قوانین است بالاترین آگاهی را نسبت به آن دارد.

رونالد کروگر در ادامه می افزاید که چگونه به او گفته شده که هر یک انسان نقش بسیار مهم و منحصر به فردی در شکل دادن آفرینش و برنامه و هدف خدا برای انسانیت دارد. همچنین به او گفته شده که وی مأموریت بسیار مهمی به عهده دارد و برای انجام آن باید به زمین برگردد. او در ابتدا در پذیرش این مسئولیت سخت تردید نموده ولی در نهایت قبول کرده که به بدن خود بازگردد. او می‌گوید که من بعد از برگشت به بدنم نمی‌توانم به یاد بیاورم که وظیفهٔ من چیست و چه چیزی از من خواسته شده بود. این نکته را باید خاطر نشان کرد که چنین حالتی را در بسیاری از تجربه‌ها میتوان یافت که شخص تجربه کننده بعد از برگشت به بدن نمی تواند آنچه را که به او محول شده به یاد بیاورد. به نظر او ممکن است اینگونه باشد که ما خود با کوشش و انجام آنچه در عمق ضمیر خود درست می دانیم و پاک کردن قلب خود و توجه به جنبهٔ عالی وجودمان به تدریج در مسیر خواسته شده قرار خواهیم گرفت و در زمان مناسب اسباب و سر نخ های آنچه که می بایست انجام دهیم در زندگی ما پدیدار خواهند شد. شاید این برای تعالی ما و در راستای آزادی انتخاب و اراده ای باشد که خداوند در این جهان به ما عطا کرده تا به رشد عالی خود برسیم.

www.takbook.com

"چرا افراد مختلف بعد از مرگ تجربه های مختلف دارند و زندگی بعد از مرگ رو متفاوت میبینند؟"

"چرا عمده این تجربیات در آمریکا اتفاق افتاده و حتی در اروپا هم بسیار نادر بوده و روایات تجربیات اینچنینی مشابه روخوانی از یک سناریوی واحد هست! "

"چرا تجربه یک ایرانی به صورت دیدن نکیر و منکر و چانه زنی آنها بر سر ماندن و رفتن روح او بوده ؟"

اینها نمونه سوالات شما بعد از پست تجربیات نزدیک به مرگ میباشد، همانطور که به طور مفصل در اینخصوص در کتابم صحبت کرده بودم جهان حقیقی بر خلاف این جهان مادی و محدود ، بی نهایت و نامحدود است، در چنان جهانی تعریف و چارچوب معنی نمیدهد، شما تنها در یک جهان محدود و با ذهنیت تعریف شده است که موضوعات را به صورتی واحد تجربه میکنید اما آنجا آنچه درک میکنید به اندازه گنجایش پذیرش خود شماست، از اقیانوس

www.takbook.com

بیکران عشق میتوانید یک پیاله بنوشید و سیراب شوید یا با همه آن همچنان بیتاب باشید، هرچقدر اینجا ذهنیت بسته و محدود برای خود ایجاد کنید به همان اندازه در محدودیت خود ساخته، درکی از زیبایی و عظمت خواهید داشت ، هرچقدر بیشتر تسلیم قوانین و قواعد و تعاریف و الگوها باشد و هر چه بیشتر به جای جستجو در خویش و وسعت دادن به افکارتان ، از راه و روش دیگران تقلید کنید ، تصور و درکتان از جهان حقیقی به صورت ترجمه شده برای فکرتان و منطبق و همسو با ذهنتان برایتان تداعی میشود.

این تصور که عمده این رویدادها در آمریکا رخ داده صحیح نیست، در یک آمارسنجی که در سال 2005 انجام شد حدود 15 درصد جامعه آماری آمریکا ادعا کردند که تجربه نزدیک به مرگ داشتند و این آمار در هلند 18 درصد ، در استرالیا 9 درصد و در آلمان 4 درصد بوده. در حقیقت این آمار بیانگر رفتار اجتماعی مردمان ملیتهای گوناگون را نیز نشان میدهد، مطمئن باشید آمار یکسانی در خاورمیانه و ایران هم وجود دارد اما چرا اینجا چنین بازتابی را نمی یابیم؟ باید به رفتار جامعه شناسی ملیتها بر حسب فرهنگ و باورهایشان پرداخت.

بر خلاف آلمانی ها ،آمریکایی ها به طور ریشه ای دارای اعتقادات مذهبی هستند ، در آمریکا فضای ابراز نظر در جامعه چنان است که انواع و اقسام گروه ها و انجمن هایی که به نوعی سعی میکنند خود را مرتبط و آگاه به مسایل ماورالطبیعه معرفی کنند وجود دارد که البته اکثریتی از آنها دکان بازار یا سرگرم کننده هستند ولی همین فضا باعث شجاعت در ابراز تجربه ها میشود، اما در اروپا چنین فضایی باب نیست، لااقل مردمان آنجا خود تمایلی به چنین آشکارسازی هایی در اجتماع ندارند. در خاورمیانه که به دلیل بافت مذهبی کلا فضای باز فکری وجود ندارد و در ایران علاوه بر نقش مذهب ،

www.takbook.com

بافت فکری فرهنگی مردم به گونه ای است که تجربیات واقعی به دلایل همان پیشینه فرهنگی و تحقیر شدن توسط دیگران در سکوت میماند.

نکته مهمی هم اینجا وجود دارد ، آیا همه آنها که ادعا میکنند و تجربه های خود را به صورت کتاب و داستان و مصاحبه بیان میکنند که از این لحاظ برجسته بودن اینها در آمریکا بیشتر است حقیقت دارد؟ پاسخ خیر است،

یکسری از این تجربیات حقیقی نیستند و تنها توهمات فرد هستند، همانند توهمات ذهنی که فرد بیمار در هنگام بیهوشی عمل میبیند یا در هنگام مصرف مواد مخدر مشاهده میکند، آن مرگ نیست تنها ذهن آشفته ای است که شروع به تصویر سازی کرده است. بخشی دیگر نیز مربوط به دروغ پردازی و داستانسرایی ها از روی تجربیات واقعی دیگران است که به دلایل گوناگون از قبیل فروش کتاب و کسب درآمد یا مطرح شدن و جلب توجه گفته شده، فرد بدون آنکه خود در فضای معنوی و نزدیک به مرگ قرار گرفته باشد با عاریت گرفتن از گفته های دیگران داستانی مشابه را چنان از خودش ساخته که فهمش شاید برای یک فرد معمولی سخت باشد اما یک فرد آگاه به راحتی میتواند آنرا از حقیقت معنوی تمیز دهد، از اینرو من هر داستان و تجربه ای را در صفحه خود نقل نمیکنم ، آنچه نقل میکنم رخدادی است که از خود حقیقت ریشه گرفته باشد.

مجدد متذکر میشوم بیان گاه گاه این مسایل صرفا یک یادآوری از حقیقتی هست که هستید، برای کمک به رها شدن شما از ذهنیتها تا بتوانید به اهداف والایی که در لایه های زندگی شخصی شما پنهان شده دست پیدا کنید.

www.takbook.com

💎 درخشندگی الماس در تاریکی اعماق زمین پنهان است , برای آنکه آن, ستاره درخشان آسمانت شود باید بدون ترس دل به تاریکی این زمین بزنی!

سراشیبی و سقوطهای زندگی همانجاهایی هستند که میتوانی الماسها را در دل آن تاریکی بیابی, چیزی که باعث میشود تو متوجه آنها نشوی توجه تو به آن شیبهای تند به خاطر ترسهایت است, و تو میترسی چون تصور میکنی تکیه گاهی نداری, تصور میکنی تنها و رها شده هستی!

یادت رفت, شاید هم نمیخواهی باور کنی ولی خدا تنها تکیه گاهیست که فکر میکنی نیست ولی هست, وقتی به او تکیه دهی دیگر در آن پایین رفتنها احساس سقوط و ترس نداری, بلکه چشمانت در جستجوی درخشش الماسها هستند.

www.takbook.com

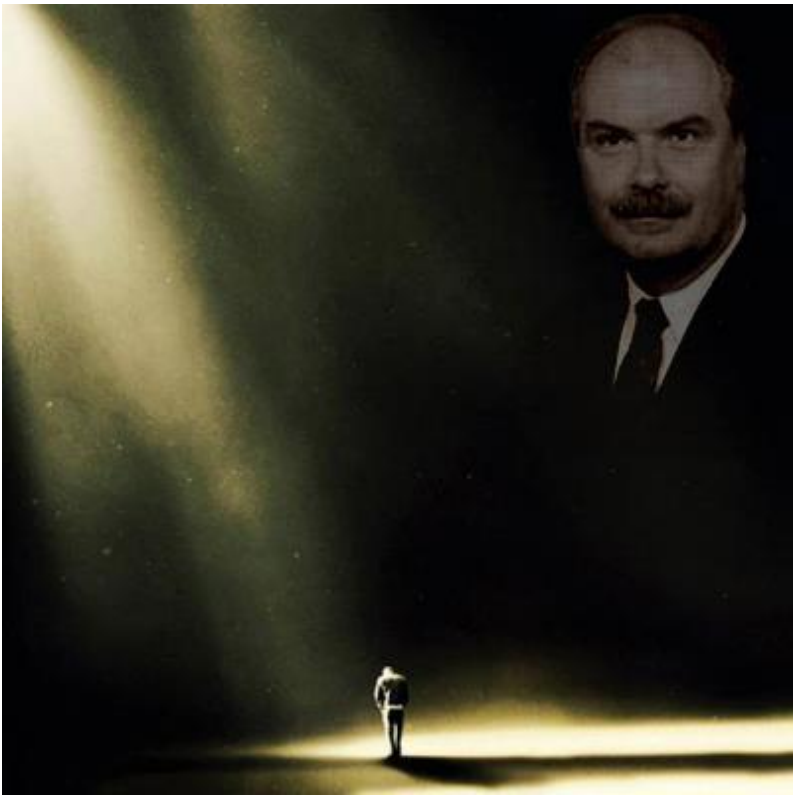

در این پست تجربهٔ نزدیک به مرگ هوارد استرم ، رئیس سابق دانشکدهٔ هنر دانشگاه کنتاکی آمریکا را نقل میکنم اما به دلیل نوع خاص رویدادهای این تجربه توضیحات تکمیلی را در پایان آن برای درک بهتر ماهیت این رویدادها بازگو میکنم.

هوارد استرم شخصی کاملاً علم گرا بود و هرگونه اعتقاد دینی و معنوی را زاییدهٔ تخیل و حماقت می دانست. او که در سال 1985 در سن 38 سالگی با تعدادی از دانشجویان خود از آمریکا برای سفری علمی-تحقیقی به فرانسه رفته بود در آنجا دچار خونریزی شدید داخلی شده و در بیمارستان بستری

www.takbook.com

گردید. بعلت در دسترس نبودن پزشک متخصص در آن شب عمل جراحی او به روز بعد موکول گشت و او در آن شب در حالیکه همسرش در بیمارستان بر بالین او بود جان داد. او خاطرهٔ خود را اینگونه بازگو می‌کند:

...من که احساس می کردم مرگم نزدیک است، با زحمت زیاد و در حالی که با احساساتم کلنجار می رفتم با همسرم خداحافظی کردم و سپس چشمانم را بسته و سعی کردم کمی استراحت کنم. من منتظر پایان بودم، منتظر خاموشی و سکوت ابدی. من که خود را باهوش و اهل علم می دانستم اطمینان کامل داشتم که زندگی بعد از مرگ وجود ندارد. با خود فکر می کردم این خواب ابدی خواهد بود، همان خوابی که بیداری از آن وجود نخواهد داشت. وقتی در این حال بودم حتی برای یک لحظه هم دعا و خواندن نام خدا به ذهن من خطور نکرد.

من چشمانم را بستم و در حالتی که نمی دانم خواب یا بی‌هوشی بود فرو رفتم. نمی‌دانم چقدر زمان گذشت، ولی بعد از مدتی احساس خاص و عجیبی پیدا کردم و چشمانم را باز کرده و دیدم که در کنار بدنم که روی تخت بود ایستاده ام. بسیار تعجب کردم، این اصلاً منطقی به نظر نمی رسید و نمی‌توانستم بفهمم که چطور ممکن است از خارج از بدنم به بدنم نگاه کنم. من سعی کردم توجه همسرم را به خودم جلب کنم، و به طرف او فریاد کشیدم ولی او نه صدای من را شنید و نه من را دید. من همین کار را با مریض دیگری کردم که در اتاق من روی تخت دیگری خوابیده بود، ولی او نیز هیچ عکس‌العملی نشان نداد. این مسئله من را عصبانی و ناراحت کرد. پیش خود گفتم که این باید یک خواب و رؤیا باشد و نمی تواند حقیقت داشته باشد. ولی واقعیت این بود که می دانستم خواب نمی بینم. همه چیز کاملاً واقعی

www.takbook.com

و ملموس و زنده بود و حواس من از زندگی عادی به مراتب قوی تر و دقیق تر بود و بیش از هر موقع دیگر احساس زنده بودن می کردم.

در آن موقع از بیرون اتاق و از سمت در صدائی شنیدم که اسم من را می‌خواند «هوارد، هوارد، بیا». چندین صدای مختلف من را می خواندند. من کمی ترسیدم ولی صدا به نظر دوستانه می‌رسید و از آنجائی که نتوانسته بودم توجه همسر یا هم اتاقی‌ام را جلب کنم به طرف صدا رفتم. وقتی از در اتاق خارج شدم در یک فضای مه آلود حدود 15 یا 20 نفر را دیدم که در فاصلهٔ چند متری از من ایستاده بودند. آنها فرم کلی آدم گونه ای داشتند ولی در آن فضا جزییات آنها مبهم و صورت آنها غیر قابل تشخیص بود. از آنها خواستم نزدیک‌تر بیایند تا بتوانم آنها را به درستی ببینم. آنها بدون توجه دوباره تکرار کردند که عجله کرده و به همراه آن ها بروم و آنها بدن من را درست خواهند کرد. من از آن ها سؤالات متعددی کردم که آن ها همه را بی جواب گذاشتند یا جواب‌های مبهم و کلی می‌دادند و باز اصرار می‌کردند که همراه آن ها بروم. من نیز با اکراه به دنبال آن ها به راه افتادم.

من می‌پرسیدم که کجا می‌رویم و آن ها پاسخ می‌دادند که خواهم دید و بهتر است عجله کنم. پرسیدم آنها که هستند و جواب دادند که آن ها آمده‌اند تا من را ببرند. آنها می گفتند که درد من چیزی بی معنی و مزخرف است. من نمی‌دانم چقدر همراه آن ها رفتم ولی به نظر مسافت خیلی زیادی می‌رسید. هیچ منظره یا ساختمانی در راه ما نبود، تنها یک مه که مرتب غلیظتر و تاریک‌تر می‌شد. آنها طوری حرف می‌زدند که گوئی دلسوز من هستند و مراقب من خواهند بود و چیز خوبی برای من دارند و من نیز کنجکاو بودم بدانم چه چیزی.

www.takbook.com

آنها که در ابتدا شوخ و مهربان به نظر می رسیدند با جلوتر رفتن ما به تدریج بد خوتر و بد رفتارتر می‌شدند و چند نفر از آنها شروع به مسخره کردن من و گفتن جک‌های رکیک و زننده در مورد من کردند. دیگران آنها را از این رفتار منع می‌کردند و می‌گفتند «هنوز برای این کارها زود است» یا «مواظب باش و او را فراری نده» یا «مواظب باش، او می تواند حرفهای ما را بشنود». در ابتدا تعداد آن ها به نظرم به 10 یا 15 می‌رسید ولی الان حدود 40 تا 50 نفر آن ها را می‌دیدم. بعداً تعداد آن ها به نظرم چندصد نفر آمد. من که می دیدم رفتار آنها بسیار مشکوک است با خود فکر می کردم که بهتر است برگردم ولی نمی دانستم چگونه و از چه راهی. من کاملاً گم شده بودم و هیچ علامت و نشانه ای در مسیر نبود. ما آنقدر آمده بودیم و دیگر آن قدر تاریک شده بود که من به هیچ وجه نمی‌توانستم راه برگشت را پیدا کنم. به نظر می آمد که ارتباط ما از طریق کلام بود و نه از طریق فکر زیرا آنها نمی توانستند بفهمند من چه فکری می کنم.

من به آنها گفتم که دیگر حتی یک قدم هم با شما نخواهم آمد تا به من بگویید کجا می‌رویم. آن ها در پاسخ تغییر یافته و بطور کامل خصمانه و شرور شدند و شروع به هل دادن من به طرف یکدیگر کردند. من سعی کردم از خود دفاع کرده با آنها بجنگم ولی قادر نبودم هیچ صدمه‌ای به آن ها وارد کنم. آنها همگی به من هجوم آوردند و اگر یکی از آنها را به زحمت از خود دور می کردم چند نفر دیگر جای آن را می گرفتند و بر سر من می ریختند. آن ها تنها قهقهه‌ای خبیثانه می‌زدند و با ناخن‌ها و دندان‌های خود قسمت‌های بدن (روحی) من را می‌کندند و در کمال ترس و ناباوری من آن را در جلوی چشمان من به آرامی می خوردند. من درد بسیار شدیدی حس می‌کردم و این اذیت و شکنجه باعث تفریح و لذت آنها بود. هرچه من بیشتر برای خلاص خود و عقب راندن آنها تلاش و تقلا می‌کردم، آن ها از اذیت من بیشتر لذت می‌بردند.

www.takbook.com

صدای خندهٔ آنان و فریادشان بسیار گوش خراش بود و به درد این شکنجه‌ها می‌افزود. آنها از این هم فراتر رفتند و به من و حریم من طوری تجاوز کردند که از بازگوئی آن شرم دارم. واضح بود که آنها عجله ای برای پیروز شدن و از پای در آوردن من نداشتند بلکه ترجیح می دادند که شکنجهٔ من هر چه ممکن است طولانی تر شود. زجر من وسیلهٔ سرگرمی آنها شده بود و این برای مدت بسیار زیادی ادامه یافت. باید اضافه کنم که در تمام این مدت من احساس نمی کردم که آنها موجودی غیر از آدم هستند، با فرق اینکه بسیار بی رحم و شرور و فاقد هر گونه احساس و خوبی و رحم بودند. همچنین توانائی خاصی در آنها ماورای یک آدم معمولی نمی دیدم، به جز اینکه به نظر می آمد آنها هیچ گونه دردی حس نمی کردند. به نظر نمی رسید که آنها از جائی رهبری می شدند یا کسی سر گروه آنها بود.

بلاخره من از مقاومت و جنگیدن با آنها خسته شدم و به روی زمین افتادم. آنها از اینکه من دیگر برای رهائی خود تقلا نمی‌کنم کمی مأیوس شده و علاقهٔ خود را برای اذیت من تا حدودی از دست دادند. هنوز گاه گاهی یکی از آنها به من که ناتوان و شکست خورده روی زمین افتاده بودم حمله می کرد بدون اینکه من دیگر کوچکترین توانی برای مقابله و دفاع از خود داشته باشم.

ناگهان در حالی که روی زمین افتاده بودم اتفاق بسیار عجیبی برای من افتاد. توضیح آن بسیار سخت است، ولی صدائی که به نظر می‌رسید از درون خود من و صدای خود من بود در فکر من به من گفت به درگاه خدا دعا کن. من با صدا جدل کردم که من به خدا اعتقاد ندارم، چگونه می‌توانم به او دعا کنم. صدا دوباره به من گفت به خدا دعا کن. من گفتم دعا کردن بلد نیستم. برای بار سوم صدا به من گفت به سوی خدا دعا کن. من پیش خود فکر کردم که

www.takbook.com

امتحان آن ضرری ندارد و سعی کردم دعا یا مناجاتی را به یاد بیاورم. به تدریج توانستم اندک دعائی را از دهها سال پیش و ایام بچگی به یاد بیاورم و شروع به زمزمهٔ آن کردم. با این کار موجوداتی که اطراف من بودند به تلاطم افتاده و فریاد زدند که خدائی وجود ندارد و کسی اینجا صدای من را نمی‌شنود. شکایت و عکس العمل آن ها من را تشویق کرد که به دعاهای خود ادامه دهم. من فریاد کشیدم که خدا من را دوست دارد، آن ها به فریاد خود بر سر من ادامه دادند ولی از من دورتر شده بودند. من هنوز هم در حال فریاد زدن نام خدا بودم و هر چیزی که فکر میکردم مقدس هست و به ذهنم می‌رسید را به زبان می‌آوردم، تا جائی که بلاخره دیگر اثری از آنها باقی نماند. در این موقع دیگر من کاملاً در تاریکی تنها شده بودم. من در اعماق قلبم به این دعاها اعتقاد نداشتم ولی می‌دیدم که دعاهای من روی این موجودات ترسناک چه اثری دارد و مانند آب روی آتش آنها را می‌راند، و به همین خاطر به دعاهایم ادامه دادم.

من نمی دانستم کجا هستم ولی می دانستم که آنجا بودم، و تمام احساسات و افکار من به خوبی کار می کردند و تمام آنچه اتفاق می افتاد کاملاً واقعی و ملموس بود. من ناتوان و به شدت مجروح و تکه پاره شده بر روی زمین افتاده بودم بدون اینکه توان هیچ حرکتی را داشته باشم. درد و شکنجه ای که تحمل کردم بیشتر از هرچه که بتوان تصور کرد بود و من می دانستم که این پایان وجود من است. نمی‌دانم که چه مدت در تاریکی تنها بودم ولی در اثر تنهایی کامل در آن تاریکی مطلق به تدریج در حرمان و افسردگی شدیدی فرو رفتم، بیشتر از آنچه بتوان آن را تصور کرد. من می‌دانستم که جایی در آن تاریکی آن موجودات هولناک هستند و من نه می‌توانستم از جای خود حرکت کنم و نه می‌دانستم چه باید کرد. در حقیقت من به جایی رسیدم که دیگر نمی‌خواستم اصلاً وجود داشته باشم.

www.takbook.com

در آن حضیض ناامیدی و نابودی نوائی از دوران بچگی، از زمانی که به کلیسا می‌رفتم، شروع به نواختن در فکر من کرد «می‌دانم که خدا من را دوست دارد». من واقعاً می‌خواستم این حرف حقیقت داشته باشد، بیشتر از هر چیز دیگر در زندگیم. من با تمام توانم و ذره ذرهٔ وجودم در تاریکی فریاد زدم «ای خدا، خواهش می‌کنم من را نجات بده!» و اکنون دیگر من با تمام وجودم و با صداقت این حرف را می‌گفتم و به آن ایمان داشتم. ناگهان یک نقطهٔ کوچک نورانی را از دور دیدم که به سرعت به من نزدیک شد، و در مدت اندکی تبدیل به نوری فوق‌العاده درخشان با زیبائی غیر قابل وصف گشت و من را در خود گرفت. در درخشندگی این نور من برای اولین بار توانستم خود و هولناکی تمام زخم‌ها و پارگی‌ها و تکه‌های کنده شدهٔ بدنم را ببینم. ولی تمام این جراحات به سرعت در نور او ترمیم شدند و با بالا رفتن من در نور او، من به تدریج دوباره کامل و یک پارچه شدم. به محض اینکه نور او بر من افتاد، دانش و آگاهی زیادی در من رخنه کرد. من فهمیدم که نور من را عمیقاً می شناسد، بهتر از هر کس دیگر. من همچنین فهمیدم که نور من را بطور کامل و نامشروط دوست دارد، به شکلی که هرگز آن را تجربه نکرده بودم و حتی نمی توانم شروع به شرح آن کنم. من حتی نمی دانستم که اینگونه محبت و عشقی می تواند در جهان وجود داشته باشد. این نور مانند یک میدان انرژی فشرده و قدرتمند بود که از خود تنها خوبی و عشق صادر می کرد. بعد از آنچه که بر من گذشته بود، اینکه چنین مورد مهر و عطوفت و قبول قرار بگیرم از درک و تصور من خارج بود. من به طرز شدید و غیر قابل کنترلی شروع به گریستن کردم و خود را از هر آن چه بر من گذشته بود خالی نمودم.

من، یک منکر و کافر تمام عیار لحظه‌ای بعد با تمام وجود عاشق خداوند بودم. تمامی آن غرور و تکبر و منیت و تکیه بر خود و هوش خود که همهٔ عمر با آن زندگی کرده بودم در من کاملاً از بین رفت. آنها نه تنها خدمتی به من نکرده

www.takbook.com

بودند بلکه من را شکست دادند. تنها چیزی که آخرین دست آویز و نجات من در آن عمق تاریکی بود کورسوئی از امید بود که از سالیانی بسیار قبل در دوران کودکی در قلب من کاشته شده بود.

در حالی که آن هویت نورانی من را نگاه داشته بود ما شروع به حرکت در فضا کردیم و سرعت ما مرتب افزایش می یافت. در دوردست می‌توانستم منظره‌ای را ببینم که مانند آسمان پر ستاره بود. وقتی نزدیک‌تر رفتیم متوجه شدم که این نقاط نورانی در حرکت و ترددند و به سمت نقطهٔ مرکزی بسیار درخشانی رفته یا از آن دور می‌شوند. آنجا مانند نمای یک کهکشان با درخشندگی و ستارگان بسیار بود. در مرکز این مجموعهٔ نورانی، آن نقاط شبیه به ستاره دیگر بطور مجزا قابل تفکیک نبودند بلکه با آن مرکز یکی شده بودند. دوست نورانی من با صدای خوش آوائی چند هویت فرشته مانند دیگر را صدا زد که نزد ما آمدند. آنها می‌خواستند زندگی من را به من نشان دهند. من در فکر خود خواستم که به همان تاریکی که از آن آمده بودم بازگردم، زیرا از آنچه در زندگی انجام داده بودم شرمنده بودم و خود را لایق آنجا نمی دیدم و می خواستم در تاریکی از اعمال خود پنهان شوم. دوست نورانی من احساسم را فهمید و برای اولین بار با صدائی که مذکر بود از طریق فکر به من گفت که اگر راحت نیستم، لازم نیست که بیش از این به آن مرکز نورانی نزدیک تر شویم، و با این گفته ما همانجا متوقف شدیم. او به من گفت که من به آنجا (آن فضای نورانی) تعلق دارم. من گفتم نه! تو اشتباه می کنی. او پاسخ داد که ما در اینجا هرگز اشتباه نمی کنیم. آنها گفتند اگر بخواهم آنها می توانند نور خود را کم کرده و مانند انسانهای عادی ظاهر شوند. من گفتم نه، شما زیباترین چیزی هستید که من تاکنون دیده ام. من در درخشندگی آنها رنگهائی می دیدم که هرگز ندیده بودم. آنها همگی از طریق فکر با من مکالمه می کردند، و تمامی آنچه را من فکر می کردم

www.takbook.com

بلافاصله درک می کردند. این کمی باعث تشویش من بود، زیرا از اینکه ممکن است نتوانم فکرم را کنترل کنم و چیزی نامناسب از فکر من بگذرد نگران بودم.

سپس آنها زندگی من را برایم به نمایش در آوردند. مرور زندگی من تنها به منظور آگاه ساختن من بود. بسیاری از آنچه در زندگی کرده بودم، تمامی موفقیت های تحصیلی و شغلی و مالی و جوایزی که دریافت کرده بودم و مدارکی که کسب کرده بودم در آنجا هیچ ارزشی نداشتند. تقریباً تنها چیزی که از دید آن فرشتگان مهم بود رفتار و برخوردهای من با دیگران بود. من در تمام زندگی خود حقیقت را انکار کرده بودم ولی اکنون باید با آن روبرو می‌شدم. من بار سنگین تمام انسانهایی را که در زندگی مورد تمسخر یا اهانت قرار داده بودم یا در اثر خودپرستی‌ام به آنها آسیب زده بودم را حس می‌کردم و حتی تصور سنگینی آن برایم ممکن نبود. زندگی من از تولد تا مرگ برایم به نمایش درآمد. قسمت‌هائی از آن بسیار سریع و قسمتهایی دیگر خیلی کند می‌گذشتند و قسمتهایی نیز چندین بار مرور می‌شدند. در این صحنه‌ها تأکید بر روی انسانها بود. بسیاری از تلاش‌های من در زندگی در جهت بدست آوردن تأیید یا تحسین دیگران بود و آن تلاش‌ها از دید فرشتگان بی اهمیت بودند. اگر به عملی می‌رسیدیم که به طور خاص بد یا خوب بود آنها مرور زندگی‌ام را کند می‌کردند تا به دقت به آن بنگرم. اشتباهات زیاد زندگی ام در ارتباطم با انسان‌ها بود، من به آدمها به شکل وسیله‌ای برای بدست آوردن آنچه می‌خواستم نگاه می‌کردم. مثلاً در نوجوانی برخوردم با پدرم با سردی و بی‌محلی بود ،در مرور زندگی‌ام می‌دیدم که برخوردهایم چه احساسی در او بوجود آورده است. برخورد من باعث می شد که او از دست من عصبانی باشد و ما مرتب دعوا می کردیم. همیشه تصور می کردم که تمام اینها تقصیر پدرم است و من مظلوم واقع شده ام. اکنون می دیدم که من خود نقش زیادی در آن داشتم.

www.takbook.com

دیدم که هنگامی که استاد دانشگاه بودم یک دانشجو برای درد و دل در مورد مشکلاتش به دفتر من آمده بود. من تظاهر می کردم که به او گوش کرده و توجه می کنم، ولی در حقیقت از حرفهایش خیلی کسل شده بودم و زیر میز مرتب ساعتم را نگاه می کردم و منتظر بودم که زودتر برود. تمام این ریزه کاری های رفتارم را در حضور این فرشتگان دوباره دیدم. دیدم هنگامی که هشت ساله بودم یک شب خواهرم که با او روابط خوبی نداشتم به شدت مریض بود و با تب شدیدی به خواب رفته بود. در نیمهٔ شب وقتی همه خواب بودند به اتاقش رفتم و او را از صمیم قلب در آغوش گرفتم و در حالی که خواب بود برای مدتی نوازش کردم. اکنون می دیدم که این یکی از بهترین کارهائی بود که در تمام طول زندگیم انجام داده بودم. یا هنگامی را دیدم که یک زن جوان و زیبا به زندگی ام آمده و به من عطوفت و مهر زیادی نشان داد و از خود و قلب خود برای من مایه گذاشت. من روح و روان او را آزردم و عشق او که هدیه‌ای از طرف خدا به من بود را بی‌ارزش گرفتم. دیدم که بچه‌هایی که خدا به من داده بود را جزیی از منیت خود گرفته بودم. اگر آن ها آن طوری بودند که من می‌خواستم از آنها خوشحال بودم واگر به میل من نبودند با آنها عصبانی و بد خو بودم. من پول زیادی درمی‌آوردم و به نظر همه مرد فوق‌العاده‌ای بودم و با این که به ظاهر بسیار موفق بودم و با مردم نیز مشکلی نداشتم از درون مرتب خودخواه تر می‌شدم و بیشتر در خود غرق می‌گشتم.

من احساسات آن فرشتگان، و خوشحالی و حزنشان را در حین مرور زندگیم حس می کردم. با این حال آنها من را مورد قضاوت قرار نمی دادند و به من نمی گفتند که اعمالم بد یا خوب بوده اند. بسیاری از اوقات فرشتگان مرور زندگی ام را متوقف می‌کردند تنها برای اینکه به من عشق و آرامش دهند زیرا آنچه می‌دیدم برایم غیر قابل تحمل می‌شد. می‌دیدم که وقتی بچه بودم

www.takbook.com

به من یاد داده شده بود که مهربان و بخشنده باشم ولی به تدریج با بزرگتر شدن از آن روحیه دور شده بودم و مرتب خودخواه تر و مغرورتر شده بودم. تمام اینها در حالی بود که من به ظاهر یک شوهر خوب، یک پدر خوب، و یک شهروند خوب بودم. به من نشان داده شد چگونه با غرورم از خداوند روی برگردانده بودم... می‌دیدم که چطور خدا بارها سعی کرده بود از طرق مختلفی با من حرف بزند، از راه یک آواز که در رادیو پخش می‌شد، از درون یک کتاب که می‌خواندم، یک رمان، یک فیلم، و یا روشهای دیگر. او همچنین از طریق انسانهای خوبی که سر راه من قرار داده بود تا به من محبت کنند، سعی کرده بود پلی به قلب من بزند.

به نظر می‌رسید او در هر روز زندگی‌ام سعی کرده بود با من ارتباط بر قرار کند. قبل از این اگر از من می‌پرسیدند آیا خدا خوب است با تمسخر می‌خندیدم. اکنون می‌دیدم که خدا بسیار از آنچه آن را خوب می‌نامیم بهتر است. خوبی تنها یک قسمت کوچک از انعکاس خداست...

www.takbook.com

(توضیحات تکمیلی شب نما درباره تجربه هوارد استرم) :

در ابتدای تجربه هوارد متوجه میشوید که او بر خلاف سایر بازگو کننده های تجربیات نزدیک به مرگ فوری وارد تونل نورانی و آن تجربه های دلپذیر نشده چون او اساسا از درون اعتقاد و باوری به چنان ساختارهایی نداشته ، باورها و اطمینان او به دانش علمی و اتکا اش به آن او را در سطح پدیده های مادی و زمینی نگه داشته بود، او چارچوبی از منطق و علم را برای توضیح هر رخداد و پدیده ای ایجاد کرده بود که اساس آن بر پایه جهان مادی بود بنابراین او قادر نبود پس از مرگ بلافاصله آن ماهیت حقیقی را درک کند اما از آنجاییکه وجود حقیقی او بر خلاف انتظارش همچنان پس از مرگ باقی بود و حیات به طور بسیار حقیقی وجود داشت لذا درک او در همان سطح و ارتعاش مادی باقی ماند و در چنان ارتعاشی، او همان جهان سطح صفر(در کتاب راز بزرگ عالم به آن اشاره کردم) یا سرگردان را مشاهده میکرد ، این سطح محصولی است که مغز او در زمان حیات آنرا بعنوان نهایت و غایت پذیرفت ، با مرگ مغز

www.takbook.com

خاموش میشود اما محصولات آن باقی میماند، انرژی از بین نمیرود و او همچون گیر افتادن در یک کابوس کاملا حقیقی آنرا تجربه خواهد کرد.

همانطور که خودش اشاره کرد او در این سطح آدمهایی معمولی ولی بیرحم و تاریکی را مشاهده میکرد که هیچ نوع توانایی نداشتند و قادر به برقراری ارتباط فکری نبودند و همچون دنیای زندگان با او ارتباطی کلامی داشتند چون سطح ارتباطی همه آنها همچنان در همان ارتعاش مادیگونه برقرار بود، درحالیکه این تنها در اسارت قرار گرفتن ذهنی بود. دردها و شکنجه ها و دیدن خورده شدن قسمتهای بدن او و تجاوز نیز به دلیل وابستگی کامل روحی او به جسم و متعلقاتش همچون درد و رنج جسمانی بود.

در نهایت نکته کلیدی او در رهایی از این اوهام و پذیرش واقعیت آن عبارت بود که توضیحش برایش سخت بود... صدای خودش از درونش در فکرش با او سخن گفت!... و او با این برقراری ارتباط تازه وارد مرحله تاریکی درون خود شد و با حقیقت خالی و تهی از نور ایمان خودش و در نتیجه آن احساس افسردگی و ناامیدی روبرو شد و این حقیقت آنقدر ادامه پیدا کرد که او خود، ایمان را پیدا کرد ، آنگاه تازه او متوجه آن روزنه نور شد، در حالیکه او میتوانست از ابتدا نور را پیدا کند و اینهمه سرگردانی و اسارت در افکار ذهنی خودساخته را تجربه نکند تنها اگر در زندگی، توجه حقیقی و معنایی به زندگی میداشت.

این مثل این هست که فرد در جهانی بسیار بزرگ خانه ای میسازد بدون هرگونه روزنه و پنجره ای و خانه خود را با جریان برقی که منبع آن در جهان بیرونی است روشن میکند و در حال لذت بردن از این چهاردیواری خودساخته هست که ناگهان برق میرود، آن خانه در تاریکی فرو میرود ولی روزنه ای به بیرون وجود ندارد که بیش از آن دیده شود، فرد محصور در تاریکی و دیوارها میشود و غافل از جهانی عظیم که پشت این دیوارها وجود دارد که او اگر

www.takbook.com

باوری به آن داشت از ابتدا پنجره ای رو به ان میگشود، در نهایت آن فرد ممکن است به وجود جهان بیرونی ایمان بیاورد و دست به کار شود و روزنه ای ایجاد کند و روزنه، راه روشنایی در تاریکی را نشان خواهد داد.

به یاد داشته باشید سطح ارتقا و رشد معدود افرادی که پس از مرگ موقت بازمیگردند و متحول میشوند نسبت به اکثریت شما که چنین تجربیاتی را نداشتید و آن احساسها را درک نکردید و آن نور حقیقی را به یاد نیاوردید بسیار کمتر است و به دلیل حضور بخشی از آگاهی در آنها مرتبه رشدشان کاهش می یابد، پس اینرا یک موهبت بدانید که آنها داوطلب شدند که ببینند و بگویند تا شما بهتر حرکت کنید و جلو بروید و به عظمت خودتان واقف شوید.

شب نما